

هنجارها، هویت جمعی و گسیختگی منطقه‌ای در جهان اسلام

دکتر مجید روحی دهبه - عضو هیأت علمی گروه علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد رشت

چکیده

گرچه علت‌های چندی برای پا نگرفتن هویت جمعی یا نظم و همبستگی منطقه‌ای در خاورمیانه می‌توان برشمرد و این علت‌ها زیر عنوان علل عینی (چون ساختار نظام بین‌الملل، حاکم بودن واقع‌گرایی و آشفتگی منطقه‌ای، بی‌اعتمادی و ساختارهای اقتصادی ناسازگار و...)، در بسیاری از پژوهش‌ها درباره نظریات سیستمی، رئالیستی و نظریه‌های همگرایی و منطقه‌گرایی مطرح شده است. ولی به نقش مهم هنجارها در این زمینه، کمتر پرداخته شده است. این نوشتار ضمن اینکه درونی و نهادینه شدن هنجارها را یکی از عوامل مؤثر در شکل‌گیری هویت جمعی در مناطق گوناگون می‌داند، بر آن است که عواملی ذهنی چون ناسازگاری دو هنجار حاکمیت و امت‌گرایی، درونی نشدن هنجارهای تأسیسی و نبود قواعد روشی، تفسیرهای گوناگون و ناهمخوان از هنجارها (هنجار پان عربیسم و پان اسلامیسیم)، سیطره فرهنگ آنارشیک هابزی و لاک، نقش بسیار برجسته در پا نگرفتن هویت جمعی و احساس مابودگی و همبستگی منطقه‌ای در جهان اسلام و بویژه منطقه خاورمیانه داشته است.

۱- پیشگفتار

حل و فصل مسائل داخلی و خارجی‌شان پردازند. به باور این گروه از پژوهشگران، دو دسته عوامل درونی و بیرونی - در شکل‌گیری هویت جمعی نقش دارند. عواملی چون فرهنگ، زبان، تاریخ، مذهب و سنتها نمونه‌هایی از عوامل درونی شمرده می‌شوند و خطرهای امنیتی از عوامل بیرونی هستند و بعنوان یک «دگر» نقشی بسیار مهم در پاگیری هویت جمعی بازی می‌کنند. در اینجا تأکید ما بر این نکته است که هویت جمعی دولتها تنها در برابر «دیگری» ساخته نمی‌شود، بلکه افزون بر «دیگری»، «مای صریح» یا همان هنجارهای درون یک گروه، و نیز انسجام هویتی یا

از دید سازه‌انگاران، نظم و یکپارچگی منطقه‌ای، بی‌هویت جمعی و هنجارهای مشترک و درونی شدن آنها پا نمی‌گیرد. از دیدگاه این اندیشمندان با هویت مشترک و جمعی است که بازیگران می‌توانند دست از خودیاری بردارند و به خرد جمعی برسند. از این‌رو، نبود هویت مشترک در جامعه می‌تواند پیوند میان اعضای آنرا سست کند. در اینجا، هویت جمعی به معنای نیروی پیونددهنده اساسی تعریف می‌شود که هم می‌تواند اعضای آن جامعه را در کنار هم گرد آورد و هم آنها را قادر می‌سازد با یکدیگر به گونه مؤثر به

● عواملی ذهنی چون ناسازگاری دو هنجار حاکمیت و امت‌گرایی، درونی نشدن هنجارهای تأسیسی و نبود قواعد روشی، تفسیرهای گوناگون و ناهمخوان از هنجارها (هنجار پان عربیسم و پان اسلامیسیم)، سیطره فرهنگ آنارشیک هابزی و لاک، نقش بسیار برجسته در پا نگرفتن هویت جمعی و احساس مابودگی و همبستگی منطقه‌ای در جهان اسلام و بویژه منطقه خاورمیانه داشته است.

گوناگون و ناهمساز در کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند. طیف هویتها دو سر دارد: در یک سو، هویت‌های فراملی و در سوی دیگر هویت‌های قومی و فروملی؛ و در میانه این طیف نیز هویتی به نام هویت ملی جای دارد. رقابت میان این هویتها و تأکید کشورهای خاورمیانه بر هر یک از آنها، مجموعه جالبی از همکاری، رویارویی و تضاد را در منطقه پدید آورده است. از این‌رو بسیاری کسان بر این باورند که بخش بزرگی از بحرانهای خاورمیانه را می‌توان در مسائل هویتی در داخل و ناسازگاریهای هویتی در منطقه دید. در زمینه هنجارها نیز، هنجار پان‌عربیسم یا یکپارچگی اعراب و ناسیونالیسم عربی در دهه ۱۹۳۰ در خاورمیانه با تلاش اندیشمندان عرب گسترش یافت و سپس با سیاستهای جمال عبدالناصر در مصر اوج گرفت که یکپارچگی و انسجام اعراب و همچنین سیاستهای هماهنگ در سطح منطقه‌ای را دنبال می‌کرد. هنجار پان‌اسلامیسیم و اسلام سیاسی نیز با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران بعنوان هنجار دیگر در خاورمیانه مطرح شد که آن نیز در پی یکپارچگی اسلامی بود، اما هر دو هنجار و بویژه هنجار پان‌عربیسم، هر چند در آغاز توانست همراهی و اتحاد اعراب را شکل دهد ولی پس از آن چون در برخورد میان هویت و حاکمیت گرفتار شد از ایفای نقش وحدت‌آفرین و ایجاد یک نظم منطقه‌ای بازماند. به باور یانیو، هرچند این هنجارهای فراملی در

در سطح گسترده‌تر نهاد نیز به همان اندازه مهم هستند. گذشته از این، یکی از عوامل اصلی و مهم در پاگیری هویت جمعی و مشترک میان کشورها و اعضای یک «جامعه امن»، ایجاد سازمانها و اتحادیه‌های منطقه‌ای، وجود هنجارهای مشترک و بویژه درونی شدن هنجارهاست. از دید سازمانگاران، آنچه کشورها و ملتها را گرد هم می‌آورد، همسانیها و نزدیکی فرهنگی، اجتماعی، ارزشی، تاریخی و هنجارهای مشترک است. «مای صریح» در تعریف هویت جمعی همان هنجارهای

درون یک گروه، یا در سطح گسترده‌تر، نهاد است. به گفته آنان، از راه هنجارها می‌توان به انسجام، فهم مشترک و همکاری رسید؛ ولی وجود هنجار کافی نیست، بلکه برای رسیدن به یک هویت و آگاهی منطقه‌ای، فرایند درونی شدن هنجارها نیز بسیار مهم است. اگر هنجارها در جامعه درونی شود و اعضای جامعه ارزشها و هنجارهای آنرا رعایت کنند، می‌توان انتظار داشت که هویت منطقه‌ای و هویت جمعی پا گیرد یا بازیگران یک جامعه یا یک نهاد به‌گونه‌ای آگاهی، هوشیاری منطقه‌ای یا «مابودگی» برسند. به باور آنان، برای درونی شدن هنجارها در میان بازیگران منطقه‌ای، فرایند یادگیری نیز بسیار اهمیت دارد؛ یعنی اینکه بازیگران در تعامل با یکدیگر، هنجارها و قوانین بین‌المللی را فرا گیرند و بیاموزند که چگونه رفتار کنند. بدین‌سان از راه یادگیری اجتماعی می‌توانند باورها یا اعتماد خود به این باورها را دگرگون کنند و سرانجام به آگاهی و شناخت مشترک برسند.

هویت جمعی در کشورها و مناطقی که هویت‌های قومی و مذهبی گوناگون دارند و به سخن دیگر دچار تنوع و ناهمخوانی هویتها هستند، و نیز هنجارها در آنجا درونی و نهادینه نشده، بسیار بحث برانگیز است، زیرا نبود رابطه مناسب میان این هویتها و همچنین درونی نشدن هنجارها، می‌تواند چالشهایی برای فرمانروایان پدید آورد. خاورمیانه نمونه روشن چنین منطقه‌ای شمرده می‌شود؛ منطقه‌ای که در آن هویت‌های

وجود داشته است و نیز تفاسیر گوناگون و ناهمخوان از هنجارهای عربی و اسلامی و مقوله دین و پا نگرفتن هنجارهای قاطع در زمینه هنجارهای تأسیسی و روشی این هنجارها نیز نتوانسته‌اند نقشی کارساز در پاگیری هویت جمعی و احساس «مابودگی» و نظم و یکپارچگی منطقه‌ای در خاورمیانه بازی کنند.

۲- سازه‌انگاری، هویت جمعی و هنجارها

سازه‌انگاران به جای معیارهای عینی در مطالعات منطقه‌ای، که بر جغرافیا و وابستگی متقابل تأکید دارد، چنین استدلال می‌کنند که «منطقه آن چیزی است که ساخته می‌شود». بر این پایه، مناطق، پدیده‌های هویتی و شناختی شمرده می‌شوند که توده مردمان به‌طور عام یا نخبگان به‌طور خاص در آنها احساس با هم بودن، تعلق داشتن به یکدیگر و سهم بودن در ارزشها و منافع مشترک دارند. بر این پایه، «منطقه بودگی» برحسب هویت منطقه‌ای مشترک و نوعی «مابودگی» منطقه‌ای تعریف می‌شود که جغرافیا، سرزمین و عناصر مادی نقش اندکی در آن بازی می‌کنند (Adler and Barnett, 1998:31) از این رو، به باور سازه‌انگاران آنچه کشورها و ملت‌ها را گرد هم می‌آورد، عناصر مشترک فرهنگی، اجتماعی، ارزشی و تاریخی است.

در این زمینه، ونت تأکید می‌کند که همگرایی میان کنشگران از راه روشها و شناخت بین‌الذهانی صورت می‌گیرد. او می‌گوید معناهای جمعی و شناخت مشترک که در فرایند تعامل شکل می‌گیرند، به ساختارها نظم می‌بخشند و رفتارهای ما را شکل می‌دهند و سپس همزمان به هویت و منافع کنشگران قوام می‌بخشند. از این رو، همکاری و برخورد را باید در چارچوب شناخت مشترک (فرهنگ) درک و تبیین کرد. او نیز مانند والتز هرچند ساختار نظام بین‌الملل را آنارشیک می‌داند اما می‌افزاید، این آنارشی همانند آنچه نو واقع‌گرایان می‌گویند یک منطبق ندارد، بلکه «آنارشی چیزی است که دولت‌ها از آن می‌فهمند». این

خاورمیانه توانسته‌اند رفتارهای میان دولتی را محدود کنند، اما چون در پایبترین سطح از نهادینه شدن بوده‌اند، نتوانسته‌اند هنجارهای مشترکی پدید آورند که به افزایش آگاهی منطقه‌ای کمک کنند (هینه بوش، ۱۳۹۰ الف: ۵۵).

بررسی کشورها و نهادهای منطقه‌ای در خاورمیانه نشان می‌دهد که هر چند عوامل عینی چون سطح پایین تعاملات میان کشورهای منطقه، بی‌اعتمادی، سیطره واقع‌گرایی و آنارشیک بودن منطقه و نبود هژمونی منطقه‌ای، نقش بسیار برجسته‌ای در این بحرانهای هویتی و درونی نشدن هنجارها در خاورمیانه بازی کرده‌اند ولی به عوامل ذهنی که در نظریه‌های سازه‌انگاری برای پاگیری هویت جمعی بسیار مهم شمرده می‌شوند، کمتر توجه شده است. بر این پایه، یکی از هدفهای مهم این پژوهش که درک سیاست بین‌المللی جهان عرب از دید هنجارهاست، طرح این پرسش است که با وجود هنجارهای مشترکی چون عربیسم و اسلامیسم در خاورمیانه، چرا یک هویت جمعی و گونه‌ای نظم و همبستگی منطقه‌ای در این بخش از جهان پدید نیامده است؟ در پاسخ به این پرسش باید یادآوری کرد که به عللی چون سایه‌افکن بودن فرهنگ آنارشیک هابزی و لاکمی و رقابتی که در گذشته میان هنجار حاکمیت و هنجار پان‌عربیسم

● **طیف هویتها دو سر دارد:** در یک سو، هویت‌های فراملی و در سوی دیگر هویت‌های قومی و فروملی؛ و در میانه این طیف نیز هویتی به نام هویت ملی جای دارد. رقابت میان این هویتها و تأکید کشورهای خاورمیانه بر هر یک از آنها، مجموعه جالبی از همکاری، رویارویی و تضاد را در منطقه پدید آورده است. از این رو بسیاری کسان بر این باورند که بخش بزرگی از بحرانهای خاورمیانه را می‌توان در مسائل هویتی در داخل و ناسازگاریهای هویتی در منطقه دید.

• ونت نیز مانند والتز هر چند ساختار نظام بین‌الملل را آنارشیک می‌داند اما می‌افزاید، این آنارشی همانند آنچه نو واقع‌گرایان می‌گویند یک منطق ندارد، بلکه «آنارشی چیزی است که دولت‌ها از آن می‌فهمند». این آنارشی ممکن است سه گونه فرهنگ هابزی، لاکی و کانتی را باز تولید کند و با توجه به این سه فرهنگ که هر یک می‌تواند ناظر بر نقشهای دشمن، رقیب و دوست برای بازیگران باشد، منطقهای همکاری یا همکاری نکردن در روابط بین‌الملل پا می‌گیرد.

که یک «هویت درون گروهی مشترک» یا احساس «ما بودن» پا می‌گیرد. (همان: ۴۹۳).

ونت استدلال می‌کند که پدید آمدن هویت جمعی در پهنه سیاست بین‌الملل بر پس زمینه‌ای فرهنگی و برپایهٔ بازنمایی مشترک از «خود» و «دیگری» صورت می‌گیرد. بدین‌سان، اگر در یک فرایند گفتمانی، کنشگران یکدیگر را بر شالوده‌ای تعارض‌آمیز یا رقابت‌آمیز بازنمایی کنند، هویت جمعی پدید نمی‌آید. در واقع، اگر دولتها نگران دستاوردهای نسبی باشند و از آن بترسند که همکاری به بهره‌کشی از آنها می‌انجامد و بقای خود را در سایهٔ این همکاری در خطر ببینند، هویت جمعی پا نمی‌گیرد (همان: ۵۰۷).

از این‌رو، چون ساختار هر فرهنگ درونی شده‌ای در پیوند با یک هویت جمعی است، تا زمانی که آن ساختار درونی شده یعنی ساختار هابزی یا دشمنی لاکی یا رقابت، تغییر نکند، هویت تازه‌ای که مبتنی بر همکاری باشد، پا نخواهد گرفت. به باور ونت، تنها در ساختار فرهنگی استوار بر دوستی، یعنی ساختار کانتی است که هویت جمعی می‌تواند پا گیرد. او با بررسی چهار سازوکار علی یا متغیرهای ارشد توضیح می‌دهد که چرا در یک جهان کانتی (دوستی) دولتها سیاستهای امنیتی جامعه‌دوستانه را دنبال می‌کنند و از این راه زمینه ساز شکل‌گیری هویت‌های جمعی می‌شوند. وابستگی متقابل، سرنوشت مشترک، همگنی و

آنارشی ممکن است سه گونه فرهنگ هابزی، لاکی و کانتی را باز تولید کند و با توجه به این سه فرهنگ که هر یک می‌تواند ناظر بر نقشهای دشمن، رقیب و دوست برای بازیگران باشد، منطقهای همکاری یا همکاری نکردن در روابط بین‌الملل پا می‌گیرد (ونت، ۱۳۸۴: ۴۵۰-۳۵۹). پس، سازه‌انگاران که بیشتر می‌کوشند نسبت به نظریه‌های سیستمیک از رویکردی جامعه‌شناسانه در تبیین همگرایی بهره‌گیرند (Hurrell, 2005:65). تأکید می‌کنند که ساختارهای اجتماعی همانند هنجارها و ایده‌ها هم به‌اندازه ساختارهای مادی مانند موازنه قوای نظامی در پاگرفتن نظم و یکپارچگی منطقه‌ای مهم هستند (Deup Hawang, 2007:68).

این اندیشمندان در بحث نظم و وحدت منطقه‌ای، پاگیری هویت جمعی در میان کشورهای یک منطقه را بسیار با اهمیت می‌شمرند. در این زمینه، می‌توان گفت که سازه‌انگاران از دو دیدگاه به این مقوله پرداخته‌اند. در یک‌سو، سازه‌انگاران چون الکساندر ونت و پیتر کاتزنشتاین قرار دارند که نقش هویت جمعی را در شکل‌گیری همکاری بسیار مهم می‌دانند و در سوی دیگر سازه‌انگاران چون آدلر و بارت هستند که از دیدگاه جوامع امن به نقش هویت جمعی در تشکیل چنین جوامعی پرداخته‌اند.

الکساندر ونت انواعی چند از هویت را مشخص می‌کند ولی بر این باور است که هویت جمعی، هویتی است که رابطه میان «خود» و «دیگری» را به برآیند منطقی آن یعنی همذات‌پنداری یا یکسان‌نگاری، یا فرایندی ادراکی که در آن تمایز میان «خود» و «دیگری» رنگ می‌بازد، می‌رساند (ونت، ۱۳۸۴: ۳۳۳). به باور وی، با اینکه هویت‌های مبتنی بر نقش می‌کوشند تا «خود» و «دیگری» بتوانند نقشهای متفاوتی بازی کنند، اما هویت جمعی باید آنها را با هم ترکیب و به هویتی واحد تبدیل کند (همان: ۳۳۳) از این‌رو، هویت جمعی بازتعریف مرزهای «خود» و «دیگری» است به‌گونه‌ای

خویشتننداری چهار عاملی است که به باور ونت به همکاری میان کنشگران خودمحور - کنشگرانی که باور دارند که دیگران نیازهای آنها را تأمین نخواهند کرد پس خودشان باید آنها را برآورده کنند - می‌انجامد و برپایه آن هویت جمعی سربرمی‌آورد. او سه عامل نخست را علل فعال یا فاعلی هویت جمعی می‌داند و می‌افزاید که ممکن است در یک مورد خاص، هر چهار متغیر حاضر باشند و هر چه بیشتر حاضر باشند، احتمال پا گرفتن هویت جمعی نیز بیشتر می‌شود (ونت، ۲۰۱۳: ۵۰۱). به باور او، خویشتننداری در این روند نقشی بسیار برجسته دارد. خویشتننداری آثاری ژرفتر از آنچه در نظریه‌های صلح دموکراتیک و لیبرال روابط بین‌الملل، یکی از علت‌های مهم صلح دانسته شده است، دارد. زیرا دولت‌ها را توانمند می‌سازد که مشکل بنیادین شکل‌گیری هویت جمعی، یعنی ترس از اینکه مبدا «دیگری» آنها را مستحیل کند، از میان بردارند (همان: ۵۰۲).

کنزشتاین، اندیشمند سازه‌انگار دیگری است که به بررسی هویت جمعی پرداخته است. او می‌گوید: هویت‌های جمعی نه تنها تعریف می‌کنند که «ما» کی هستیم، بلکه مرزهای «ما» در برابر «آنها» یا به عبارتی در برابر «دیگری» را نیز تعیین می‌کنند. بدین‌سان، هویت‌ها هنجارهای رفتاری مناسب را، هم در برابر

• ونت استدلال می‌کند که پدید آمدن هویت جمعی در پهنه سیاست بین‌الملل بر پس زمینه‌ای فرهنگی و برپایهٔ بازنمایی مشترک از «خود» و «دیگری» صورت می‌گیرد. بدین‌سان، اگر در یک فرایند گفت‌وگویی، کنشگران یکدیگر را بر شالوده‌ای تعارض‌آمیز یا رقابت‌آمیز بازنمایی کنند، هویت جمعی پدید نمی‌آید. در واقع، اگر دولت‌ها نگران دستاوردهای نسبی باشند و از آن بترسند که همکاری به بهره‌کشی از آنها می‌انجامد و بقای خود را در سایهٔ این همکاری در خطر ببینند، هویت جمعی پا نمی‌گیرد.

آنهایی که بخشی از «ما» دانسته می‌شوند و هم در برابر کسانی که «دیگری» شناخته می‌شوند، تجویز می‌کنند (چپرسن، ونت و کنزشتاین، ۲۰۱۳: ۱۵۱). از دید او و دیگر نویسندگان کتاب فرهنگ امنیت ملی، هویت مشترک و جمعی که برپایه هنجارهای مشترک، ارزش‌های مشترک، شناخت و هدف‌های مشترک و نیز پس از درونی و نهادینه شدن هنجارها شکل می‌گیرد، نقشی بسیار برجسته در همگرایی و نهادینه شدن آن در میان اعضای ناتو، اتحادیه اروپا و همچنین دگرگونی‌های صلح‌آمیز در آلمان و ژاپن پس از جنگ جهانی دوم داشته است (بنگرید به: کنزشتاین، ۲۰۱۳).

در گروه دوم، امانوئل آدلر و بارت از سازه‌انگاران هستند که هویت جمعی را در چارچوب «جوامع امنیتی» تحلیل کرده‌اند. از نظر این دو اندیشمند، هویت جمعی نیازمند آن است که انسان‌ها نه تنها (به شکل ایجابی) با سرنوشت دیگر انسان‌ها احساس هویتی کنند، بلکه از آن گذشته باید خودشان و آن دیگر انسان‌ها را بعنوان یک گروه در برابر گروه‌های دیگر، هم هویت بشناسند (آدلر و بارت، ۲۰۱۳: ۲۸۹). از دیدگاه این دو، نقش هویت جمعی در قوام و دوام اجتماعات امنیتی بسیار مهم است و بر این باورند که چسب اجتماعات امنیتی، هویت جمعی است و همین معیار است که بازیگران و اعضای اجتماعی را به هم پیوند می‌دهد و در پرتو همین هویت جمعی هم انتظار می‌رود که دگرگونی‌ها در درون این جامعه، صلح‌آمیز باشد (Adler and Barnett, 1998:37).

۳- هنجارها و هویت جمعی

از دید سازه‌انگاران هر چند عوامل زیادی چون تکثرگرایی، ثبات پایدار کشورهای مشارکت‌کننده، ارتباطات و تعاملات پایدار و اعتماد به افزایش همگرایی و پاگیری هویت جمعی، می‌انجامد، اما هنجارهای مشترک و درونی شدن آنها در پا گرفتن این هویت بسیار مهم هستند. به گفتهٔ سازه‌انگاران، هنجارها

● وابستگی متقابل، سرنوشت مشترک، همگنی و خویشتنداری چهار عاملی است که به باور ونت به همکاری میان کنشگران خودمحور - کنشگرانی که باور دارند که دیگران نیازهای آنها را تأمین نخواهند کرد پس خودشان باید آنها را برآورده کنند - می‌انجامد و برپایه آن هویت جمعی سربرمی‌آورد.

برپایه دریافت جمعی دولتها از رفتار مناسب می‌توان فهمید (بلامی، ۱۳۸۶: ۵۱)، در جامعه بین‌الملل و در جوامع امن، برای قواعد و هنجارها سه کارکرد ویژه برمی‌شمارند: نخست، اینکه آنها به شکل‌گیری بازیگران کمک می‌کنند؛ دوم، هنجارها نقش مؤثری در تعیین حوزه فعالیت‌های بازیگران اجتماعی دارند. در واقع هنجارها تعیین می‌کنند که دولتها در چه راهی قرار گیرند و مشروعیت خود را در جامعه بین‌الملل برپایه پیروی از قواعد موجود در آن جامعه، به دست آورند. و این تعیین‌کنندگی، چنان است که حتا دولتهای نیرومند نیز نمی‌توانند به سادگی هنجارها را یکسره نادیده بگیرند (بلامی، ۱۳۸۶: ۱۵۲-۱۵۱)؛ دیگر اینکه، در جامعه بین‌المللی، هنجارها چارچوبی برای ارتباطات معنادار میان بازیگران فراهم می‌آورند. هنجارها این امکان را برای دولتها فراهم می‌سازند که رفتارهای خود را توجیه کنند و ابزاری برای جامعه بین‌المللی فراهم می‌آورند که این جامعه هم بتواند ادعاهای دولتها را ارزیابی کند (بلامی، ۱۳۸۶: ۵۳).

هرچند سازه‌انگاران بر این باورند که هنجارها سه نقش مهم در جامعه بین‌المللی بازی می‌کنند و در شکل‌گیری بازیگران و تعریف هویت آنها، جهت‌دهی به اقدامات آنها و ارائه یک چارچوب ارتباطاتی معنادار، نقش مهمی دارند، اما گاهی این هنجارها در برابر یکدیگر قرار می‌گیرند. اینکه چگونه و چرا برخی هنجارها چنین می‌شوند یا ضعیف هستند و توانایی چندانی در شکل‌دهی به هویت،

به درک جمعی و انتظارات مشترک بازیگران از رفتار مناسب گفته می‌شود (Legro, 1997) که از مجموعه‌ای از باورها، استانداردها، کنوانسیونهای بین‌المللی و شیوه‌های تصمیم‌گیری برمی‌خیزند. از نظر مارتا فینه‌مور، هنجارها بازنمایی انتظارات متقابل از رفتار مناسب در میان گروهی از مردمان است. از دید او، ماهیت اجتماعی سیاست بین‌الملل ایجاب می‌کند که به فهم‌های هنجاری میان کنشگرانی بپردازیم که به نوبه خود به هماهنگ‌سازی ارزشها، انتظارات و رفتارها می‌پردازند (Finnemore, 1996؛ فینمر، ۱۳۹۰: ۲۶۲-۲۶۱).

از نظر دیگر سازه‌انگاران، هنجارها، ارزشها و انگاره‌های نهادینه شده در محیط منطقه‌ای، نه تنها رفتار و راهبرد کشورهای شرکت‌کننده در فرایند همگرایی منطقه‌ای را تنظیم می‌کنند، بلکه به هویت و سپس منافع آنها نیز شکل می‌دهند و به آن قوام می‌بخشند (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۳: ۱۱۷). گاهی اوقات هنجارها مانند قواعدی که هویت یک کنشگر را تعریف می‌کنند - و به یک هویت قوام می‌بخشند - کار می‌کنند. به سخن دیگر، انتظاراتی در مورد شکل مناسبی از هویت برای یک زمینه معین ایجاد می‌کنند. در اینجا، هنجارها با تنظیم قواعد بازی سیاست بین‌الملل که به نوبه خود منجر به تعریف کنشگران و حقوق و تکالیف اساسی آنها می‌شود، از نقش تکوینی برخوردارند. گذشته از آن، هنجارها آثار یا نقش «تنظیمی یا تجویزی» نیز دارند و در این راستا، معیارهای یک رفتار مناسب را برای کنشگران مشخص می‌سازند، به رفتار آنها شکل می‌دهند و برای خروج از گرفتاریهای اجتماعی کنشگران همچون ابزاری برای تنظیم رفتار به کار می‌روند. هنجارها در اینجا می‌توانند به سادگی به الزامات و ضرورت‌های کنش تبدیل شوند (این کار را بکن! یا این کار را نکن!) (ریتبرگر، ۱۳۹۳: ۱۲۴-۱۲۳؛ چپرسن، ونت و کنزشتاین، ۱۳۹۰: ۸۹-۸۸).

سازه‌انگاران که تأکید می‌کنند جامعه بین‌الملل را

علاقی بازیگران و همکاری ندارند، سازه‌انگاران آنرا به مقوله‌هایی چون اندازه درونی شدن و قدرت آن هنجار مربوط می‌دانند. از این دیدگاه، هرچه هنجارها و نقشهای اجتماعی ساخته شده توسط بازیگران از راه فرایندهای جامعه‌پذیری و یادگیری اجتماعی در میان کنشگران درونی و نهادینه شوند، نه تنها درک آنها از خود و برداشتشان از رفتارهای مناسب مورد انتظار در موقعیتهای اجتماعی گوناگون شکل می‌گیرد، بلکه می‌تواند آنها را بعنوان یک متحد یا شریک قابل اتکا و قابل اعتماد در همکاریهای نهادینه شده و بعنوان یک عضو مطلوب جامعه بین‌المللی بشناساند (ریتبرگر، ۱۳۹۳: ۱۴۴ و ۱۲۴).

برخلاف خردگرایان که نقش هنجارها در روابط بین‌الملل و همکاری میان کشورها را کم اهمیت می‌شمرند و می‌گویند هنجارها در وضعی که هستند تنها تأییدکننده روابط قدرتی هستند که زیربنای همه پویس‌هاست، سازه‌انگاران نه تنها هنجارها را کم‌اهمیت نمی‌شمارند بلکه آنها را متغیری مستقل در نظر می‌گیرند و برآنند که هنجارها، هم به منازعه و هم به همکاری شکل می‌دهند. هنجارها می‌توانند منافع یا اولویتهای یک بازیگر را در جهاتی شکل دهند که با الزام استراتژیک پهنه بین‌الملل یا با نیازهای کارکردی برای روی آوردن به همکاری هماهنگی نداشته باشد. اینکه چگونه هنجارها، رفتار استراتژیک کشورها را دگرگون می‌کنند، الگوهای رفتاری بازیگران یا نهادها را شکل می‌دهند که برپایه آن از همکاری نکردن به

● کترنشتاین می‌گوید: هویت‌های جمعی نه تنها تعریف می‌کنند که «ما» کی هستیم، بلکه مرزهای «ما» در برابر «آنها» یا به عبارتی در برابر «دیگری» را نیز تعیین می‌کنند. بدین‌سان، هویتها هنجارهای رفتاری مناسب را، هم در برابر آنهايي که بخشی از «ما» دانسته می‌شوند و هم در برابر کسانی که «دیگری» شناخته می‌شوند، تجویز می‌کنند.

همکاری و از منازعه به صلح و همکاری برسند و سرانجام چگونه باعث کنشگری یا بازیگری یک نهاد یا سازمان می‌شوند، موضوعی است که نویسندگان در مقالاتی در کتاب فرهنگ امنیت ملی به آن پرداخته‌اند (بنگرید به کترنشتاین، ۱۳۹۰).

در این میان، رویکرد سازه‌انگاری یکی از رهیافتهایی است که در این سالها بر اهمیت هویت و هنجارها در درک روابط و سیاست بین‌المللی نظام منطقه‌ای خاورمیانه تأکید ویژه داشته است و بر آن است که سطح سیستم را بیش از همه، دریافتهای بین‌الذاتی تشکیل می‌دهند که نخبگان دولتی آنرا از راه گفت‌وگو و تعامل با یکدیگر می‌سازند و بدین‌سان هویت‌های آنها شکل می‌گیرد (آرمان همپیمانی عربها را یک نمونه‌ای در خور بررسی در جهان عرب می‌دانند). همچنین سازه‌انگاران بر این نکته تأکید دارند که پیگیری منافع مادی گرچه ممکن است نخبگان دولتی خاورمیانه را برانگیزد، اما ضرورت مشروعیت بخشی به این روند برپایه هنجارها و هویت مشترک آنها با مردمان، گزینه‌های سیاستگذاری آنها را محدود می‌سازد و اهمیت هویت و هنجارها را برای شناخت این منطقه از جهان بر ما نمایان می‌سازد. از این‌روست که هینه بوش می‌پذیرد رهیافتهای سازه‌انگاران می‌توانند درک و دریافت بهتری از روابط بین‌المللی خاورمیانه برای ما فراهم سازند (هینه بوش، ۲۰۰۶: ۱۳۸۶). مایکل بارت در کتاب دیالوگ میان اعراب و همچنین در مقاله «هویت و اتحادها در خاورمیانه» به گونه‌ای متقاعدکننده درک سیاست در جهان عرب را بی‌درنظر گرفتن موضوع هویت و هنجارها کامل نمی‌داند (بارنت، ۲۰۰۶: ۲۷۵-۲۰۷).

۴- دلایل ذهنی درونی و نهادینه نشدن هنجارها و

هویت جمعی در جهان اسلام

چرایی و چندوچون ظهور و افول عرب‌گرایی و اسلام‌یسم در خاورمیانه، بحثهای زیادی در میان

● امانوئل آدلر و بارنت از سازه‌انگاران هستند که هویت جمعی را در چارچوب «جوامع امنیتی» تحلیل کرده‌اند. از نظر این دو اندیشمند، هویت جمعی نیازمند آن است که انسانها نه تنها (به شکل ایجابی) با سرنوشت دیگر انسانها احساس هویتی کنند، بلکه از آن گذشته باید خودشان و آن دیگر انسانها را بعنوان یک گروه در برابر گروههای دیگر، هم هویت بشناسند.

محسوس و ملموس نبوده، بلکه کشمکش برای برقراری نظم هنجاری مطلوب در سیستم عربها بوده است؛ کشمکش که نیروی رایج در آن نیز خواستهای ایدئولوژیک بوده است؛ یعنی اینکه بازیگر مورد نظر هنجارهایی را رعایت و نقشهایی بازی کند که بر عرب‌گرایی استوار باشد.

از این‌رو، درحالی که پان‌عربیسم بعنوان جنبشی برخاسته از محافل روشنفکری دمشق در سالهای پایانی سده هیجدهم، و در دهه‌های پیش از جنگ جهانی یکم درخشش زیادی داشت و همواره «بیداری اعراب» و بازگشت به هویت عربی را مطرح می‌کرد (بارنت، ۱۳۷۳:۳۲۳) و از جنگ جهانی دوم و پس از استقلال نیز هواداران این جنبش با تکیه بر این نکته که دولتهای عربی اقتدار و اعتبار اخلاقی خود را از ملت‌های عربی می‌گیرند که از سوی غرب و به‌صورت ساختگی ایجاد شده است، انتظاری را در جامعه عرب مطرح ساختند مبنی بر اینکه یک ملت عرب، دربرگیرنده همه کسانی که زبان و میراث مشترک فرهنگی دارند وجود دارد یا می‌تواند به‌وجود آید. در پی این، رهبران دولتهای رقیب در منطقه می‌کوشیدند با بالا بردن استانداردهای پان‌عربیسم دست به بسیج توده‌ای بزنند و از یکدیگر پیشی گیرند. در این فرایند رقابتی، که آنها به‌دنبال یکپارچگی و همگرایی بیشتر میان خود بودند، همچنین خواستهایی همچون پشتیبانی بیشتر از آرمان فلسطین و ایستادگی بیشتر در برابر غرب را در نظر می‌گرفتند؛ اما رقابتهایی که در راستای تأسیس

سازه‌انگاران برانگیخته است. برخی پژوهشگران به علل عینی نهادینه نشدن هنجارهای پان‌عربیستی و پان‌اسلامیستی و برخی دیگر به علل ذهنی آن توجه کرده‌اند. در میان علل ذهنی که سازه‌انگاران به آنها پرداخته‌اند، بر عواملی چون تضاد نقش یعنی تضاد میان دولت‌گرایی (حاکمیت) یا امت‌گرایی (وحدت عربی)، تفاسیر چندگانه و متضاد از دو هنجار پان‌عربیسم و پان‌اسلامیسم و مقوله دین، نبود قواعد و هنجارهای تأسیسی و روشی و بازنمایی یکدیگر بعنوان دشمن و رقیب و وجود فرهنگ هابزی و لاکمی در میان بازیگران منطقه انگشت گذاشته می‌شود که به باور آنان نمی‌گذارد که هنجارها قدرت پایداری در ایجاد یک نظم عربی یا اسلامی داشته باشند و یک هویت جمعی پا گیرد.

۱-۴- تضاد نقش: دولت‌گرایی (حاکمیت) یا امت‌گرایی (وحدت عربی)

برپایه تبیین «بارنت» سازه‌انگار کلاسیک، در کتاب دیالوگ اعراب، هر چند هنجارها بر رفتار دولتها در خاورمیانه اثری بسزا داشته، اما این اثر به هیچ‌روی از پیش تعیین شده نبوده است، بلکه در سایه رقابتی که میان هنجارهای حاکمیت و پان‌عربیسم در نظام عربی پدید آمده بوده، هنجارها به جای اینکه بر سیاست خارجی دولتها و همچنین بر هماهنگی آنها در سیاستهای منطقه‌ای اثری عملی و واقعی داشته باشد، ناگزیر به کشمکش، منازعه و رقابت میان آنها دامن زده است. او می‌گوید در این دیالوگ همواره موازنه‌ای میان پان‌عربیسم و حاکمیت در جریان بوده است، به‌گونه‌ای که نخست این موازنه به زیان حاکمیت بوده و سپس به سود آن تغییر کرده است (Barnett, 1998:6-28-40). از دید بارنت این رقابت میان عربها با اینکه سخت و بی‌رحمانه بوده، اما با جنگ متعارف از دیدگاه واقع‌گرایی یکسره متفاوت بوده است. این رقابت، در اصل رقابت بر سر سرزمین یا دیگر منافع

مبتنی بر بنیه نظامی و قوه مجریه، تعبیر و تفسیر درستی از منافع خود به دست دهند. این وضع گذشته از اینکه به افزایش بی‌ثباتی منطقه‌ای دامن می‌زد، تلاش برای نظم و یکپارچگی منطقه‌ای را نیز با موانع جدی روبه‌رو می‌ساخت. از این‌رو، از دید بارت، هنگامی که رهبران عرب به یک بازی با حاصل جمع صفر روی آوردند، یعنی به دنبال دستاوردهای نسبی افتادند، واگرایی هنجاری نیز به دلایل زیر در خاورمیانه آغاز شد:

نخست: از آن‌رو که بیشتر دولتهای منطقه از هنجار و هویت فراملی احساس آسیب پذیری داشتند و نگران بودند که مبدا توجه به این هنجار، مشروعیت و ناکارآمدی آنها را آشکار سازد، و از این‌رو از هنجار رقیب، یعنی حاکمیت دفاع کردند و به آن روی آوردند؛ نکته‌ای که، استفان والت نیز در «منشأ اتحادها»، درستی آنرا تأیید کرد. او ضمن اینکه یکپارچگی سیاسی عربها را به پرسش می‌کشد، بر این باور است که آرمان اتحاد اعراب تنها ابزاری برای قدرت دولت بوده است؛ قدرتی که دولتهای نیرومند در راستای منافع ملی‌شان، در برابر دولتهای ضعیف، همچون حربه‌ای به کار می‌برده‌اند. حتا هنگامی که پان‌عربیسیم در اوج بود نیز برخی دولتهای عربی برای اینکه مصر در تحمیل هژمونی خود از پان‌عربیسیم بهره‌برداری نکند، موازنه‌ای در برابر آن کشور سازمان داده بودند. از این‌رو نه تنها پادشاهیهای محافظه‌کار بلکه حتا رژیمهای به ظاهر هوادار پان‌عربیسیم مانند سوریه و عراق نیز به هنگام روبه‌رو شدن با تهدید جمال عبدالناصر، ساکت نمی‌نشستند و به موازنه‌سازی می‌پرداختند (Walt, 1987).

دوم: در زمانی که دولتهای عرب به هنجار پان‌عربیسیم متوسل می‌شدند، این کار، آنها را از منافع ملی‌شان غافل می‌ساخت، زیرا دولتهای عرب با این شعار احساسی تحریک می‌شدند که با مصر و سیاستهای ضد اسراییلی‌اش همراه شوند، شعاری که ناخواسته در ۱۹۶۷ اردن و مصر را درگیر جنگ با اسراییل کرد. پس

هنجارهای رفتاری بود و همه دولتها را مقید و محدود می‌کرد - حتا جمال عبدالناصر نیز که رهبری این نظم پان‌عربیسیتی را داشت و معمار آن بود، دریافته بود که اگر می‌خواهد رهبری‌اش را بر نهضت پان‌عرب حفظ کند، باید خود را مقید به این هنجارها بداند - تا مرحله‌ای همپوشانی داشت اما هنگامی که پان‌عربیسیم به سود مفهوم حاکمیت دستخوش تحول شد، این همپوشانی هم از میان رفت.

درحالی که نهاد حاکمیت - بعنوان حقی که بر پایه آن دولت تابع دولت دیگری نیست و در قلمرو خود از قدرت و اختیارات کامل و منحصر به فرد برخوردار است (بارت، ۱۳۷۳:۳۲۷) - دخالت در امور داخلی یکدیگر را منع می‌کرد اما نهاد پان‌عربیسیم نه تنها آنرا مجاز می‌شمرد بلکه از قائل شدن تمایز میان امور بین‌المللی و امور داخلی نیز خودداری می‌کرد. بدین‌سان، از یک‌سو از سران عرب انتظار می‌رفت که معیارهای مشروعیت منطقه‌ای را مراعات کنند و محترم بشمارند، اما از سوی دیگر همین معیارها موجب می‌شد که نتوانند در قالب سیاستهای عملی

● استفان والت ضمن اینکه یکپارچگی سیاسی عربها را به پرسش می‌کشد، بر این باور است که آرمان اتحاد اعراب تنها ابزاری برای قدرت دولت بوده است؛ قدرتی که دولتهای نیرومند در راستای منافع ملی‌شان، در برابر دولتهای ضعیف، همچون حربه‌ای به کار می‌برده‌اند. حتا هنگامی که پان‌عربیسیم در اوج بود نیز برخی دولتهای عربی برای اینکه مصر در تحمیل هژمونی خود از پان‌عربیسیم بهره‌برداری نکند، موازنه‌ای در برابر آن کشور سازمان داده بودند. از این‌رو نه تنها پادشاهیهای محافظه‌کار بلکه حتا رژیمهای به ظاهر هوادار پان‌عربیسیم مانند سوریه و عراق نیز به هنگام روبه‌رو شدن با تهدید جمال عبدالناصر، ساکت نمی‌نشستند و به موازنه‌سازی می‌پرداختند.

● **حمله عراق به کویت نیز نشان داد که نظم پان‌عربیسمی که می‌خواست برپا شود، با تازش یک کشور عرب به کشور عرب دیگر تا چه اندازه ساده‌انگارانه بوده است.** از دیدگاه بارنت، چنین موضوعاتی نشان می‌دهد که چگونه تعاملات رهبران عرب در یک بازی با حاصل جمع صفر به یک واگرایی هنجاری در منطقه انجامیده و سرخوردگی مردمان از هزینه‌هایی که عرب‌گرایی به‌دوش این کشورها نهاده، باعث شده است از نیروی پان‌عربیسم کاسته شود.

منطقه‌ای است. در این زمینه مایکل بارنت در نوشتاری با عنوان «نهادها، نقشها و بی‌نظمی: نظام دولتهای عربی» بر این نکته انگشت می‌گذارد که تفسیرهای ناهمگون از پان‌عربیسم، به تضادهای منطقه‌ای در مورد ویژگیهای یک دولت عربی دامن زده است. او می‌نویسد: گرچه رهبران عرب از پان‌عربیسم هواداری می‌کردند ولی درباره مفهوم یا پیامد این هواداری پشتیبانی همعقیده نبودند. این تفاوت و اختلاف در تعبیر و تفسیر، انتظارات کاذب و متضاد به بار آورد که برقراری نظم و آرامش را که محصول تفاهم جمعی است در خاورمیانه با مشکل روبه‌رو ساخت (بارنت، ۱۳۷۳:۳۳۷).

همچنین، از دیدگاه مکانی و زمانی نیز پان‌عربیسم به‌گونه‌های ناهمسان تعبیر و تفسیر می‌شد. برای نمونه، از میانه دهه ۱۹۴۰ تا میانه دهه ۱۹۵۰، میان دولتهای عرب درباره مفهوم و معیارهای پان‌عربیسم اختلافهای چشمگیر پدید آمد. عربستان به پان‌عربیسم با هدف یکپارچگی، روی خوش نشان نمی‌داد و شرکت خود در گروههای عربی را مشروط به این می‌کرد که مصر نیز تضمین کند از طرحهای یکپارچگی چندان استقبال نمی‌کند. در مصر هم تفاسیر و تعبیر گوناگون از این مفهوم وجود داشت. به سخن دیگر، مسئله بر سر گزینش پان‌عربیسمی بود که به معنای همکاری درون عربی باشد (نظر ملک فیصل)؛ پان‌عربیسمی که به

دولتهای عربی برای پرهیز از هزینه‌های پیشی گرفتن از یکدیگر و جلو زدن از دیگر دولتهای رقیب بویژه زمانی که آشکار شد سیاستهای یک دولت عرب بر همه دولتها اثر می‌گذارد، توافق کردند که نظام سران عرب را ایجاد کنند تا در زمینه استانداردهای مشترک عربی و رفتار هماهنگ در برابر موضوعات منطقه‌ای به توافق برسند؛ توافقی که منجر به سازش سیاسی آنها با اسرائیل در برابر عقب‌نشینی آن کشور از سرزمینهای اشغالی در جنگ ۱۹۶۷ شد.

بنابراین، پذیرش این نگرش، که هنجارهای یکپارچگی عربها باید از راه اجماع نخبگان تعریف شود، به معنای آن بود که باید به منافع یکایک دولتهای عربی نیز توجه شود؛ یعنی آرمان اتحاد عربی به سود هنجار حاکمیت دگرگون شود. صلح مصر با اسرائیل را می‌توان گواهی بر درست بودن این ادعا به‌شمار آورد. پس از آن، حمله عراق به کویت نیز نشان داد که نظم پان‌عربیسمی که می‌خواست برپا شود، با تازش یک کشور عرب به کشور عرب دیگر تا چه اندازه ساده‌انگارانه بوده است. از دیدگاه بارنت، چنین موضوعاتی نشان می‌دهد که چگونه تعاملات رهبران عرب در یک بازی با حاصل جمع صفر به یک واگرایی هنجاری در منطقه انجامیده و سرخوردگی مردمان از هزینه‌هایی که عرب‌گرایی به‌دوش این کشورها نهاده، باعث شده است از نیروی پان‌عربیسم کاسته شود (Barnett, 1988:3-8).

۲-۴- تفسیرهای گوناگون و ناهمساز از

پان‌عربیسم

از دیگر علت‌های درونی نشدن هنجارها در خاورمیانه، برداشتهای گوناگون و گاه متضادی است که بازیگران و بویژه بازیگران مهم و اثرگذار، از هنجارها در خاورمیانه دارند. نمونه آن نیز دیدگاهها و برداشتهای ناهمسان درباره مقوله‌هایی چون پان‌عربیسم، دین اسلام، امنیت و همچنین دگرگونیها و رویدادهای

مجموعه کشورهای حوزه خلیج فارس تا مصر، عمده‌ترین مراکز ثقل جغرافیایی اندیشه پان‌عربیسم بوده‌اند و هستند. برپایه همین اندیشه پان‌عربیستی بود که برخی از کشورهای عربی همچون عربستان، عراق را تشویق به تجاوز به ایران کردند و به پشتیبانی از بغداد برخاستند. می‌توان گفت که در سالهای اخیر نیز سیاست خارجی کشورهای عربی در برابر ایران، با توجه به ایده پان‌عربیسم، نادیده گرفتن منافع ملی ایران و در برخی موارد تجاوز به این منافع بوده است. نامگذاری نادرست خلیج فارس، تأییدی بر این نکته است که ناسیونالیسم عربی و روحیه پان‌عربیستی همواره در برابر منافع ملی ایران بوده است (نگاه کنید به فرخ، ۱۳۸۳: ۹-۱۰). به گونه‌ای که گفته می‌شود در تاریخ جدید، اعراب هرگز در برابر هیچ دشمن مشترکی، این همه تعصب، سماجت، شور و یکدستی به این دیرپایی که در برابر ایران داشته‌اند، نشان نداده‌اند تا جایی که جدا کردن بخشی از خاک ایران، یکی از هدفهای اصلی آنها در تجاوز عراق به ایران بوده است (نورایی و غفاری، ۱۳۸۳: ۴۷۸-۴۷۴).

در برابر این دیدگاه پان‌عربیستی نسبت به ایران، در برخی گفتمانهای ایرانی نیز ناسیونالیسم در خدمت هدفهای سیاسی خاصی بوده و از دید برخی از ملیون «دگری» نه تنها غرب نیست بلکه اعراب هم هستند. این گفتمان در دوران شاه برای تمایزبخشی به ایرانیان پررنگتر بود. همچنین از دیدگاه ایرانیان، گفتمان ناسیونالیسم عربی با هدف به حاشیه راندن ایران و جعل پدیده‌ای به نام خطر ایران، موجب شده است که روابط ایران و این کشورها همواره سرد و پرتنش باشد. لفاظیهای تنگ‌نظرانه شماری از عربها درباره نام خلیج فارس و طرح ادعای بی‌پایه در مورد جزایر سه‌گانه ایرانی، نمونه‌هایی است در این زمینه. کسانی برآند که رویارویی این دوگونه ناسیونالیسم در این سالها به یک جنگ ایدئولوژیک نیز تبدیل شده است (ادیب مقدم، ۱۳۸۸: ۴۲-۴۱).

یکپارچگی سیاسی بینجامد (نظر جمال عبدالناصر)؛ و پان‌عربیسمی که دربرگیرنده مفهوم علت وجودی دولت باشد (نظر انور سادات). این دگرگونیها که تنها نمایانگر تغییر شخصیتها بود، نه تنها انتظارات کاذب و برخورد میان دولتها پدید آورد، بلکه تلاش برای رسیدن به انتظارات منطقی را که می‌توانست شالوده نظم و آرامش منطقه‌ای باشد، با دشواری روبه‌رو ساخت (بارنت، ۱۳۷۳: ۳۳۸).

در کنار اینها، ناسازگاری میان ناسیونالیسم عربی و دیگر ناسیونالیسمها در خاورمیانه از جمله ناسیونالیسم ایرانی و ترکی را می‌توان از عوامل مهم دیگری دانست که در پیدایش بی‌نظمی و بی‌ثباتی منطقه‌ای نقش برجسته داشته است. یکی از بارزترین نمونه‌ها که حتا به برخورد و تضاد نیز انجامیده، رویارویی ناسیونالیسمهای ایرانی و عربی و بویژه نوع حاکم بر منطقه خلیج فارس بوده است. ناسیونالیسمهای ایرانی و عربی همواره در برابر هم قرار داشته‌اند و اعراب همواره با بدبینی خاصی به جایگاه بالقوه برتر و برجسته ایران نگریسته‌اند و از این رو این دو ناسیونالیسم نتوانسته‌اند با هم کنار آیند. از دید عربها همکاری با ایران در واقع به معنای میدان دادن به این کشور برای دستیابی به آن قدرت برتر تعبیر می‌شود (سیف‌زاده، ۱۳۷۸: ۳۲).

● بارنت در نوشتاری با عنوان «نهادها، نقشها و بی‌نظمی: نظام دولتهای عربی» بر این نکته انگشت می‌گذارد که تفسیرهای ناهمگون از پان‌عربیسم، به تضادهای منطقه‌ای در مورد ویژگیهای یک دولت عربی دامن زده است. او می‌نویسد: گرچه رهبران عرب از پان‌عربیسم هواداری می‌کردند ولی درباره مفهوم یا پیامد این هواداری و پشتیبانی هم‌عقیده نبودند. این تفاوت و اختلاف در تعبیر و تفسیر، انتظارات کاذب و متضاد به بار آورد که برقراری نظم و آرامش را که محصول تفاهم جمعی است در خاورمیانه با مشکل روبه‌رو ساخت.

۳-۴- نهادهای ناسیونالیسم پان‌اسلامی

در سایه مشکلات و نارساییهای فراوانی که پان‌عربیسم در خاورمیانه برای رسیدن به همگرایی منطقه‌ای داشت، هویت فراملی دیگری مانند اسلام سیاسی کوشید تا شکاف هویتی برجای مانده از افول نسبی عرب‌گرایی در دهه ۱۹۷۰ را پر کند. پیروزی انقلاب اسلامی در ایران نیز این باور را تقویت و تأیید کرد. اما این هنجار نیز جز در ایران، در جاهای دیگر نتوانست یک نظم سیاسی پایدار را نهادهای کند. هینه بوش در این زمینه می‌گوید: «گرچه اسلام سیاسی و آرمان وحدت عربی، بعنوان دو هویت در جهان عرب از برخی هم‌پوشانی‌ها برخوردارند و اولویتهای سیاسی خارجی آنها تا اندازه زیادی یکدیگر را تقویت می‌کنند و همچنین اسلام سیاسی پتانسیل سازماندهی، هدایت و تجمیع سیاست خارجی دولتهای به ظاهر مسلمان را در برابر دشمنان مشترک می‌دهد و رقیب اصلی ایدئولوژیک لیبرالیسم غربی به حساب می‌آید، اما در مقایسه با عربیسم در اوج آن، این هنجار نیز در تولید هنجارهای مشترک سیاست خارجی که به‌طور مؤثری بتواند دولتهای اسلامی را بر ضد دشمنان مشترک سازمان‌دهی کند، توفیقی نداشته است» (هینه بوش، ۱۳۸۶: ۲۹۷-۲۹۶). از دید او، بسیاری از دولتهای اسلامی به‌علت بیم از دست رفتن مشروعیت در داخل، نمی‌توانند سیاست اسلامی را دنبال کنند و ناچار سیاستهایی را برمی‌گزینند که بی‌احترامی به هویت اسلامی - عربی شهروندانشان شمرده می‌شود. حتی در جاهایی که اسلامگرایان توانسته‌اند قدرت را به‌دست گیرند (مانند ترکیه در ۱۹۹۷ و ۲۰۰۲) یا در حوزه قانونگذاری نفوذ کنند (مانند اردن، کویت، مراکش و یمن)، نتوانسته‌اند سیاست خارجی را اسلامی کنند. حتی جمهوری اسلامی ایران که با انقلاب ۱۹۷۹ کوشید یک سیاست خارجی اسلامی را پیاده کند، مشکلاتی با همسایگانش پیدا کرد. (همان: ۲۹۸). در واقع، برداشتهای گوناگون برخی کشورهای اسلامی چون عربستان،

● ناسیونالیسمهای ایرانی و عربی همواره در برابر هم قرار داشته‌اند و اعراب همواره با بدبینی خاصی به جایگاه بالقوه برتر و برجسته ایران نگریسته‌اند و از این رو این دو ناسیونالیسم نتوانسته‌اند با هم کنار آیند. از دید عربها همکاری با ایران در واقع به‌معنای میدان دادن به این کشور برای دستیابی به آن قدرت برتر تعبیر می‌شود.

پاکستان، سودان، افغانستان و ایران و ترکیه (در دوران زمامداری حزب عدالت و توسعه پس از ۲۰۰۲) از ایدئولوژی اسلامی، در تعارض گسترده با یکدیگر قرار دارد و مشکلاتی در راستای هماهنگ‌سازی سیاستهای منطقه‌ای و احساس مابودگی پدید آورده است.

همان‌گونه که اتحادیه عرب در پی نهادهای کردن پان‌عربیسم بود، سازمان کنفرانس اسلامی نیز وحدت اسلامی و دستیابی به «ایده امت واحده» اسلامی را از جمله هدفهای واقعی خود قرار داده است. اما درباره این سازمان و نقش آن در خاورمیانه باید یادآور شد که هر چند اتحادیه عرب در اتخاذ سیاستهای هماهنگ در برابر اسرائیل مانند تحریم اقتصادی و مشروعیت دادن به سازمان آزادی‌بخش فلسطین بعنوان نماینده مردم فلسطین موفقیت‌هایی داشته است، اما سازمان همکاری اسلامی حتی تا این اندازه هم تلاش نکرده است (هینه بوش، (ب) ۱۳۹۰: ۵۲). باوجود زبان و ایدئولوژی فراملی که اسلامگرایان به‌کار می‌گیرند، بیشتر اقدامات آنان برخاسته از مسائل و نگرانیهای ملی است. این اقدامات، بیشتر گرایشهای خاص و نگرانیهای نژادی و فراملی را بازتاب می‌دهد. از این رو هینه بوش می‌گوید، موضوع «همبستگی اسلامی» که در سالهای گذشته رایج شده، چیزی بیش از لفاظی‌های پرطمطراق نبوده است.

از دیگر مواردی که کنش جمعی در این سازمان را بی‌اثر و فلج ساخته، تفاوت رفتار اعضای اصلی کنفرانس اسلامی، یعنی عربستان، ایران و پاکستان در برابر ایالات متحده است. برای سعودیها که خود از بانیان

توازن قدرت جهانی که به زیان جهان اسلام است پا نگرفته است. این سازمان همانند اتحادیه عرب، با مشکلاتی چون ساختارهای ناکارآمد دولتی، نابسامانی نظام دولتها، نبود وابستگی اقتصادی در میان دولتهای مسلمان و وابستگی به مرکز روبه‌روست و این عوامل نگذاشته است که آرمان اتحاد اسلامی بعنوان یک هویت، شالوده‌کنش مشترک و کارآمد این کشورها شود (هینه بوش، ۱۳۸۶:۳۰۰).

در پایان باید گفت که هرچند عرب‌گرایی سکولار و اسلام‌گرایی به نوعی رقیبان ایدئولوژیک یکدیگر شمرده می‌شوند، اما هر دو هدفهای مشترکی برای خود تعریف کرده‌اند؛ یعنی وحدت و همبستگی عربی و اسلامی. هر دو بر وفاداری به اعراب یا جامعه اسلامی (امت)، بر استقلال اقتصادی و فرهنگی از نظام جهانی زیر سلطه غرب، رد نفوذ غرب، نفی مشروعیت رژیم اسرائیل و... تأکید می‌کنند؛ اما در سایه ناسازگاری هویتها و نقشها و مکمل نبودن نقشها، این دو ایدئولوژی و هنجار نتوانسته است جنبشی چشمگیر برای ایجاد راهبرد مشترک و یکپارچگی سیاسی در زمینه هویت جمعی و مابودگی در خاورمیانه پدید آورد.

۴-۴- تفسیرهای گوناگون از هنجارهای اسلامی

در خاورمیانه

هرچند کشورهای عربی خاورمیانه از یک دوران طلایی اسلامی، یک دین مشترک، یکپارچگی زبانی، مذهبی و اقتصادی برخوردارند و دارای نزدیکی فرهنگی و اجتماعی هستند و این نزدیکی می‌تواند هویتی مشترک به آنها ببخشد، ولی با اینهمه، تفسیرهای گوناگون از مقوله دین و مذهب دارند. اگر نگاهی کوتاه به ارزشهای بنیادی در کشورهای این حوزه جغرافیایی بیندازیم، درمی‌یابیم که هرچند در بسیاری از این کشورها دین اسلام بالقوه می‌تواند عاملی نزدیک‌کننده و پیونددهنده باشد، اما در عمل حتا نگرشهای دینی و ارزشهای هویت‌ساز این کشورها، آنها را در برخی

سازمان بوده‌اند و آنرا همچون ابزاری مشروعیت‌بخش در برابر پان‌عربیسم برپا کرده‌اند، در پیش گرفتن یک سیاست خارجی مستقل و کارآمد به سود مسلمانان، مایه تنش در روابط با ایالات متحده می‌شود. بنابراین برای خوشایند و اشننگتن، آنها از پذیرش ابتکارات مربوط به حل‌وفصل مسئله اشغال کویت از سوی عراق و مسلح شدن مسلمانان بوسنی دست برداشتند و در بیشتر جاها در برابر کشتار مسلمانان و پشتیبانی از آنان در کشورهای اسلامی خاموش ماندند (هینه بوش، ۱۳۸۶:۲۹۹). بدین‌سان، سازمان کنفرانس نیز، با وجود گستردگی و جامعیتی که دارد از ضمانت اجرایی چندانی برخوردار نیست. در ارزیابی ناکارایی این سازمان، جیمز پیسکاتوری، بر عواملی چون تفاوت برداشت اعضای سازمان از اسلام، جهت‌گیریهای ناهمسان اعضا در زمینه سیاست جهانی، نبود خط‌مشی روشن درباره مسائل اسلامی، و مشکلات همکاری ناشی از رویکردهای متفاوت اعضا انگشت گذاشته است (Piscatori, 1983:316-317).

افزون براین، هرچند تصمیم‌گیرندگان در کشورهای اسلامی نمی‌توانند اسلام را یکسره در سیاست‌گذاری خارجی خود نادیده بگیرند، ولی این وضع نه تنها به اسلامی شدن سیاست خارجی نینجامیده، بلکه هیچ بلوک اسلامی هم برای اصلاح و از میان برداشتن عدم

● برپایه اندیشه پان‌عربیستی بود که برخی از کشورهای عربی همچون عربستان، عراق را تشویق به تجاوز به ایران کردند و به پشتیبانی از بغداد برخاستند. می‌توان گفت که در سالهای اخیر نیز سیاست خارجی کشورهای عربی در برابر ایران، با توجه به ایده پان‌عربیسم، نادیده گرفتن منافع ملی ایران و در برخی موارد تجاوز به این منافع بوده است. نامگذاری نادرست خلیج فارس، تأییدی بر این نکته است که ناسیونالیسم عربی و روحیه پان‌عربیستی همواره در برابر منافع ملی ایران بوده است.

● گفته می‌شود در تاریخ جدید، اعراب هرگز در برابر هیچ دشمن مشترکی، این همه تعصب، سماجت، شور و یکدستی به این دیرپایی که در برابر ایران داشته‌اند، نشان نداده‌اند تا جایی که جدا کردن بخشی از خاک ایران، یکی از هدفهای اصلی آنها در تجاوز عراق به ایران بوده است.

برداشت‌های متفاوت و ناهمخوانی نیز که از هنجارهای اسلامی در درون گروه‌های سیاسی در خاورمیانه وجود داشته، به سست شدن پیوند هویتها و شکل‌گیری نگرش‌های سیاسی برپایه خودفهمی‌های هویتی در خاورمیانه انجامیده است. پیامد این وضع در سیاست خارجی، در سمت‌گیریهای ناهم‌ساز کشورهای خاورمیانه دیده می‌شود که اثری جز خنثی کردن تلاش‌های دیپلماتیک یکدیگر و از دست رفتن فرصتها در منطقه نداشته است. از همین رو در مقاطعی از تاریخ کشورهای خاورمیانه، دیپلماسی معروف به «چانه‌زنی از موضع ضعف» دیده می‌شود (جوادی ارجمند و چابکی، ۱۳۸۹: ۵۶-۵۵).

در خاورمیانه که همواره بازیگران پنداشت نادرستی از یکدیگر دارند، این برداشتها و تصورات نادرست از روابط قدرت به برخوردها دامن زده است. نمونه‌های این پدیده را در کشورهایی چون عراق پس از ۱۱ سپتامبر و لبنان در جنگ ۳۳ روزه با اسرائیل می‌توان دید؛ به گونه‌ای که پس از سرنگونی صدام، سربرآوردن یک عراق نیرومند خواست هیچ‌یک از بازیگران مهم منطقه نیست. اما به همان اندازه، عراق تجزیه شده و بدون دولت نیز می‌تواند مایه شکاف و تغییر موازنه نیروهای منطقه‌ای شود. این شکاف، از دید ترکیه تشکیل یک دولت کردی، از دید ایران نفوذ ایالات متحده و اسرائیل و تشکیل دولت کرد، از دید سوریه نفوذ ایالات متحده و اسرائیل، از دید اسرائیل نفوذ بیشتر ایران، از دید عربستان گسترش درخشش عرب‌گرایی شیعی، و از نظر ایالات متحده همه این موارد و حتا بیش از آن ارزیابی می‌شود. از این رو،

موارد در برابر هم قرار می‌دهد. برای نمونه، برداشت‌های متفاوتی که نزد وهابیت و تشیع یعنی دو گرایش مهم دینی در این کشورها، وجود دارد سبب شده است که این دو هویت در برابر هم تعریف شود و ناسازگار با یکدیگر باشد. موضوع تنها برخورد شیعه و سنی در منطقه نیست، بلکه برداشت‌های گوناگون از دین نیز به عامل ناهم‌سازی میان گروه‌ها، فرقه‌ها و کشورها در این حوزه جغرافیایی بدل شده است (سلیمی، ۱۳۸۸: ۱۳۳). امروزه نیز که نسخه سکولار جریان اسلام‌گرا در ترکیه با نسخه حکومت اسلامی در ایران و اسلام سلفی در عربستان سرگرم رقابت است، برداشت‌های گوناگونی که از دین دارند، به رقابت، تضاد و برخورد بویژه میان دو گفتمان اسلام شیعی ایرانی و اسلام سلفی عربستان کشیده شده است.

در کنار این، شیوه تعریف از زندگی و جهت‌گیریهای اساسی نظام‌های حکومتی نیز پدیده مهم دیگری است که برخاسته از هویت کشورهای خاورمیانه است و ناسازگارهای بسیار در منطقه میان بازیگران پدید آورده است. برپایه این شیوه‌های تعریف، برخی کشورها یا گروه‌های اجتماعی در منطقه، برای خود نوعی رسالت انقلابی و اجتماعی و جهانی قائلند و برخی تنها در پی دولت‌سازی و تعریف هویت خود بعنوان یک کشور مستقل هستند. ایران در گروه نخست و کشورهایمانند عراق، افغانستان در گروه دوم قرار می‌گیرند. همچنین کشورهایی چون کشورهای کناره جنوبی خلیج فارس نه تنها به دنبال تثبیت هویت نوپای خود بلکه به نوعی با ثروت فراوان خود در اندیشه یافتن جایگاهی تازه در نظام اقتصادی بین‌الملل هستند. در آن سو، لبنان و فلسطین مشکلاتی اساسی برای تعریف هویت ملی خود دارند. این نمونه‌ها گویای آن است که از دیدگاه ارزشی و هویتی نیز برای رسیدن به همگونی، تعارض‌های بسیار در این حوزه جغرافیایی وجود دارد و دشوار بتوان محوری یافت که بتواند کشورهای این حوزه را به هم پیوند دهد (سلیمی، ۱۳۸۸: ۱۳۴-۱۳۳).

با دیگر دولتهاست (سازمند، ۱۳۸۸: ۱۰۸). دیگر اینکه، این هنجارها، هنجارهای نظام معنایی بین‌المللی است که از سوی دولتها در آن جامعه پذیرفته شده و در پیمانهای همکاری آنها نیز آورده می‌شود. هنجارهایی چون دخالت نکردن در امور داخلی دیگر کشورها، احترام به حاکمیت و یکپارچگی سرزمینی کشورها، رعایت خویشن‌داری و خودداری از کاربرد زور، حل مسالمت‌آمیز اختلافها، رعایت حقوق بشر و... را می‌توان از مهمترین هنجارهای تأسیسی در جامعه بین‌المللی به‌شمار آورد.

از میان این هنجارها، هنجار خودداری از دخالت در امور داخلی یکدیگر را می‌توان عامل اصلی انسجام و حتا گسترش نهادها و اتحادیه‌هایی چون آسه‌آن و اتحادیه اروپا دانست. با نگاهی به سیر دگرگونی و اقدامات سازمانها و پروژه‌های منطقه‌ای در خاورمیانه از جمله اتحادیه عرب و شورای همکاری خلیج فارس می‌توان گفت که هرچند در این سازمانها بر هنجار عدم دخالت در امور داخلی یکدیگر تأکید شده، اما بازیگران در این نهادها تاکنون تمایلی به رعایت این اصل از خود نشان نداده‌اند. در بیشتر مواقع، هنجار عرب‌گرایی این امکان را به رهبران عرب می‌داده است که در امور داخلی دیگر کشورها دخالت کنند و دخالتهای خود را به بهانه خدمت به هدفها و آرمانهای پان‌عرب‌بسم توجیه کنند. برای نمونه، شاه اردن می‌کوشید در پوشش پان‌عرب‌بسم و رابطه تاریخی خاندانش با این جنبش، خود را مستقیم درگیر سیاستهای سوریه کند و یکی از دلایلی که سوریه به سوی عراق رفت و با آن کشور دست اتحاد داد، همین بود. این کار واکنش دولتمردان مصر و عربستان را در پی داشت و آنان را واداشت تا موانعی در برابر این حرکت ایجاد کنند. در این زمینه مصر در برابر فدراسیون پیشنهادی سوریه و عراق، تشکیل پیمان یا معاهده امنیت جمعی (متمرکز بر دولت) را توصیه و مطرح کرد.

گذشته از آن، پان‌عرب‌بسم با فراهم آوردن این امکان

هر دولت برای تأمین منافع ملی خود، ارزیابی متفاوتی از یک عراق با ثبات یا عراق پاره‌پاره شده دارد. اگر مصر، اردن و لبنان را هم وارد این پازل کنیم، می‌توانیم آشکارا نشان دهیم که در روابط خاورمیانه، دوستیها و دشمنیها در چارچوب احساس دگرگونیها و تهدیدات، دوباره تعریف می‌شود (ارکمن، ۱۳۸۷: ۴۷).

برداشت‌های متفاوت از قدرت در بحران لبنان از ۲۰۰۶ به بعد نیز دیده شده و بازیگرانی منطقه‌ای که در این بحران درگیر بوده‌اند، دست به ائتلاف‌سازی زده‌اند. در یک سوی این ائتلاف اسرائیل، عربستان و مصر قرار داشته‌اند که هدفشان تقویت دولت لبنان در برابر قدرت‌یابی روزافزون حزب‌الله و شیعیان در آن کشور بوده و در سوی دیگر، کشورهای چون سوریه و ایران قرار داشته‌اند که با داشتن منافع استراتژیک و پیوندهای ایدئولوژیک و تقابل شدید با منافع اسرائیل در منطقه، از جبهه مخالف دولت پشتیبانی می‌کرده‌اند (عطایی و بیات، ۱۳۸۹: ۲۰۵-۲۰۴).

۵-۴- درونی نشدن هنجارهای تأسیسی (رفتاری)

هنجارهای تأسیسی، هنجارهایی رفتاری شمرده می‌شود که نمایانگر قواعد رفتاری حاکم بر روابط اعضای یک جامعه با یکدیگر و نیز روابط آن جامعه

● از دیدگاه ایرانیان، گفتمان ناسیونالیسم عربی با هدف به حاشیه راندن ایران و جعل پدیده‌ای به نام خطر ایران، موجب شده است که روابط ایران و این کشورها همواره سرد و پرتنش باشد. لفاظیهای تنگ‌نظرانه شماری از عربها درباره نام خلیج فارس و طرح ادعای بی‌پایه در مورد جزایر سه‌گانه ایرانی، نمونه‌هایی است در این زمینه. کسانی برآنند که رویارویی این دوگونه ناسیونالیسم در این سالها به یک جنگ ایدئولوژیک نیز تبدیل شده است.

• هیئه بوش می گوید، موضوع «همبستگی اسلامی» چیزی بیش از لفاظی‌های پرطمطراق نبوده است. از مواردی که کنش جمعی در این سازمان را بی‌اثر و فلج ساخته، تفاوت رفتار اعضای اصلی کنفرانس اسلامی، یعنی عربستان، ایران و پاکستان در برابر ایالات متحده است. برای سعودیها که خود از بانیان سازمان بوده‌اند و آنرا همچون ابزاری مشروعیت‌بخش در برابر پان‌عربیسم برپا کرده‌اند، در پیش گرفتن یک سیاست خارجی مستقل و کارآمد به سود مسلمانان، مایه تنش در روابط با ایالات متحده می‌شود.

است. از این‌رو همواره میان جناح ناسیونالیست عرب و هواداران استقلال کشورهای عربی برخورد وجود داشته، موضوعی که پیوسته یکی از عوامل اثرگذار بر روابط سیاسی میان عربها بوده است. گذشته از آن، اتحادیه عرب با جریان سومی نیز روبه‌روست که همانا سیاستهای بین‌المللی و دخالت‌های آن در کشورهای عرب با توجه به گرایشهای سیاسی حکومت‌های عربی عضو این اتحادیه است. اتحادیه عرب در تصمیم‌گیریهای خود با اندیشه‌ها و خواسته‌های متفاوتی روبه‌روست: اندیشه‌های ناسیونالیستی، خواسته‌های کشورهای عضو و خواسته‌های جامعه بین‌المللی. به‌همین دلیل اتحادیه عرب ناچار است قطعنامه‌هایی صادر کند که با اصول ناسیونالیسم عربی در تضاد نباشد و همزمان محدودیتهای اعمال شده از سوی کشورهای غربی را نیز رعایت کند، چون پایتخت‌های عربی از آن بیم دارند که اتحادیه عرب در بازتاب دادن اندیشه‌های ناسیونالیستی زیاده‌روی کند؛ اتحادیه همچنین ناچار است خواسته‌های بین‌المللی را که هدف آن برقراری توازن در برابر پیمانها و توافق‌های کشور عربی است، رعایت کند (عبد‌المنعم، ۱۳۸۲:۷۸).

در شورای همکاری خلیج‌فارس نیز هنجارهای حاکمیت چندان استوار و مستحکم نیست و پیوسته به چالش کشیده می‌شود. در این زمینه، «گرگوری گاوس

برای سران عرب که بتوانند مداخله در امور داخلی یکدیگر را پنهان نگهدارند، زمینه ساز بی‌ثباتی هرچه بیشتر نظام دولتهای عربی شد. بدین‌سان، این‌گونه مداخلات که با اصل حق حاکمیت مغایرت داشت، تلاشهای منطقه‌ای را برای رسیدن به مقررات و قوانین ثابت خنثی می‌کرد. جالب آنکه حتا مصر که امیدوار بود اتحادیه عرب موفق به مهار کردن ناسیونالیسم عربی شود، پان‌عربیسم را وارد مرحله‌ای کرد که آشکارا منجر به رویارویی دولتها و از میان رفتن ثبات شد؛ تقابلی که ملکوم کر (۱۹۷۰) آنرا «جنگ سرد اعراب» نامید. جنگی که از ۱۹۵۷ تا ۱۹۷۰ به درازا کشید، نتیجه وضعی بود که در پی تضاد و برخورد میان نقش دولتهای عرب و چگونگی حاکم شدن بر سرنوشت منطقه پدید آمده بود (بارنت، ۱۳۷۳:۳۳۵-۳۳۳).

اتحادیه عرب هم‌گرچه بر پایه اصل کوچکترین مخرج مشترک، یعنی وحدت عربی بنا شده بود اما در عمل سازمانی که پیدا شد، سخت دولت محور بود. پیش‌گفتار منشور اتحادیه عرب بر ضرورت احترام به استقلال و حاکمیت دولتها تأکید می‌کند، اما تجربه نشان داده است که حاکمیت دولت (دولت‌گرایی) و وحدت عربی (امت‌گرایی) دو پدیده ناسازگار است. در این راستا می‌توان به سخن یکی از اعضای اتحادیه عرب استناد کرد که می‌گفت، اگر منظور ما از ناسیونالیسم عربی رویای روزهای اولیه «همبستگی» باشد، پس باید مسئول کفن‌ودفن را احضار کنیم - برای اینکه این پروژه مرده است - ولی اگر منظور ما یک عربیسم مبتنی بر همکاری و همیاری که به حاکمیت‌های موجود احترام می‌گذارد، باشد، پس باید ماما را فرا بخوانیم، به‌خاطر اینکه این نوع همگرایی متولد شده است (Hudson, 1999:25؛ تفالو، ۱۳۸۹:۶۸).

اتحادیه عرب از همان آغاز پیدایش همواره با تضادهای قومی و کشوری روبه‌رو بوده است و برای عربها، هراس از چیرگی یک دولت و دستور کارهای رژیمهای چندگانه، مانع یک موضع‌گیری مشترک شده

کنار هم آماده سازد. در واقع، کارکرد ویژه هنجارهای روشی به ما یادآور می‌شود که شرکای مشروع چه کسانی هستند، شیوه مشارکت آنها چگونه باید باشد و حقوق و وظایفشان چیست (بلامی، ۱۳۸۶:۱۱۵). بررسی نهاد اتحادیه عرب نشان می‌دهد که این سازمان در این زمینه نیز دستاورد مطلوب نداشته است. برپایه یک بررسی درباره نقش اتحادیه عرب در مدیریت بحرانهای منطقه‌ای از ۱۹۴۸ تا ۲۰۰۸، این اتحادیه تنها در زمینه جنگها و برخوردهای کوچک منطقه‌ای کمابیش موفقیت‌هایی نسبی داشته است، به‌گونه‌ای که تنها توانسته است ۴۰ درصد از این بحرانها را مدیریت کند ولی در زمینه مدیریت و حل و فصل بحرانها و منازعات مرزی - سرزمینی نتوانسته است موفقیت چندانی به‌دست آورد و از این‌رو بعنوان سازمانی «بی‌روح، ناکام و شکست‌خورده» معرفی شده است (Zacher 1967; Pinfare 2006)

نمونه آشکار ناتوانی این سازمان را می‌توان در جنگ دوم خلیج فارس دید. در این جنگ، کشورهای منطقه بویژه اتحادیه عرب حتا راهکاری عربی برای از میان برداشتن این بحران به‌دست ندادند. پاگرفتن ائتلاف ضد عراق نشان داد که دست‌کم در آن برهه، تصمیم‌سازی در دولتهای عربی کمابیش به‌گونه‌ای بی‌مانند متأثر از عواملی مانند منافع ویژه ژئوپولیتیکی یا وابستگی به غرب بوده است. عربستان، خواستار راه‌حلی دیپلماتیک بود و در این زمینه با گونه‌ای معمای امنیت و معضل هویت و حاکمیت روبه‌رو شده بود: از یک‌سو نمی‌توانست در کنار عراق باشد و در برابر خواست غرب ایستادگی کند، و از سوی دیگر چون همواره منافع خود را بر مبنای رابطه با آمریکا و پشتیبانی بی‌چون و چرا از آن کشور قرار داده بود، به گونه‌ای دچار سردرگمی شده بود. عربستان، هم خواهان سرنگونی صدام حسین بود و هم نگران افزایش قدرت ایران و اسرائیل، زیرا عراق وزنه متعادل‌کننده‌ای در برابر ایران و اسرائیل شمرده می‌شد که می‌توانست

سوم» و «بارنت» با اشاره به اینکه نبود هنجارهای بین‌المللی در درون منطقه خلیج فارس چگونه به زیر پا گذاشته شدن هنجار عدم مداخله در امور داخلی دولتهای دیگر انجامیده است (Gause III, 1992:448)، می‌نویسند کشورهای عضو این شورا همسانیهای بسیار دارند که آنها را در معادلات امنیتی به یکدیگر نزدیک و همسو می‌سازد. اما از سوی دیگر، پیوند میان آنها عمق لازم را ندارد، زیرا این کشورها هنوز به این دریافت مشترک نرسیده‌اند که نباید در امور داخلی یکدیگر مداخله کنند (Barnet and Gause III:1998:161-197).

۶-۴- نبود قواعد و هنجارهای روشی

هنجارهای روشی که ناظر به چگونگی مدیریت اختلافها میان دولتهای عضو یک نهاد یا سازمان است و همچنین مبنای فرایند تصمیم‌گیری در یک سازمان و نشان‌دهنده دو مؤلفه مهم اجماع و مشاوره است، می‌تواند با فراهم آوردن یک چارچوب تعاملی، زمینه را برای پویا و همکاری کنشگران یک جامعه در

● هنجار خودداری از دخالت در امور داخلی یکدیگر را می‌توان عامل اصلی انسجام و حتا گسترش نهادها و اتحادیه‌هایی چون آسه‌آن و اتحادیه اروپا دانست. با نگاهی به سیر دگرگونی اقدامات سازمانها و پروژه‌های منطقه‌ای در خاورمیانه از جمله اتحادیه عرب و شورای همکاری خلیج فارس می‌توان گفت که هرچند در این سازمانها بر هنجار عدم دخالت در امور داخلی یکدیگر تأکید شده، اما بازیگران در این نهادها تاکنون تمایلی به رعایت این اصل از خود نشان نداده‌اند. در بیشتر مواقع، هنجار عرب‌گرایی این امکان را به رهبران عرب می‌دهد که در امور داخلی دیگر کشورها دخالت کنند و دخالت‌های خود را به بهانه خدمت به هدفها و آرمانهای پان‌عربیسم توجیه کنند.

● در شورای همکاری خلیج فارس هنجارهای حاکمیت چندان استوار و مستحکم نیست و پیوسته به چالش کشیده می‌شود. در این زمینه، «گرگوری گاوس سوم» و «بارنت» با اشاره به اینکه نبود هنجارهای بین‌المللی در درون منطقه خلیج فارس چگونه به زیر پا گذاشته شدن هنجار عدم مداخله در امور داخلی دولتهای دیگر انجامیده است، می‌نویسند کشورهای عضو این شورا همسانیهایی بسیار دارند که آنها را در معادلات امنیتی به یکدیگر نزدیک و همسو می‌سازد. اما از سوی دیگر، پیوند میان آنها عمق لازم را ندارد، زیرا این کشورها هنوز به این دریافت مشترک نرسیده‌اند که نباید در امور داخلی یکدیگر مداخله کنند.

جهان عرب پدید آورد که نه تنها یکپارچگی و انسجام سیستم را از میان برداشت بلکه همچنین سبب شد تا هر یک از دولتها منافع خود را برتر از منافع منطقه‌ای بشمارد (Aarts, 1999). در ۲۰۰۳ نیز دولتهای عرب در جریان حمله آمریکا به عراق که سازمان ملل متحد و بخش بزرگی از جهان مخالف آن بودند، نه تنها از عراق پشتیبانی نکردند، که ابتکاری نیز برای جلوگیری از جنگ از خود نشان ندادند. کشورهای منطقه جز بر سر یکپارچگی سرزمینی عراق نتوانستند به تصمیمی مشترک برسند. کویت آشکارا از آمریکا پشتیبانی کرد و گرچه بطور رسمی اعلام نشد، ولی پایگاههای ایالات متحده در عربستان و اردن در این جنگ به کار گرفته شد.

این پرسش که بزرگترین خطر منطقه‌ای چیست و ممکن است از سوی چه کشوری پیش آید و نیز اینکه بهترین راه رویارویی با خطرهای منطقه‌ای کدام است، هنوز در میان کشورهای عربی و در سازمانهای عربی مطرح است.

از آنجا که هنجارها و قواعد روشی در اتحادیه عرب و شورای همکاری خلیج فارس شکل نگرفته است، نظم و اعتماد لازم نیز میان اعضای آنها وجود

جلوی بلندپروازیهها را بگیرد (هینه بوش و احتشامی، ۱۳۸۲:۱۰۷).

از دید بلامی، این وضع در مورد شورای همکاری خلیج فارس نیز درست است، زیرا شورای همکاری خلیج فارس بعنوان یک سازمان منطقه‌ای نتوانسته است شبکه‌ای فراگیر از قواعد روشی و هنجارهای هدف‌دار ایجاد کند. قواعد روشی شورای همکاری خلیج فارس را می‌توان در سه ایده اصلی آن خلاصه کرد: نخست: تنها دولتهای پادشاهی عرب در خلیج فارس که به قواعد سنتی اسلام پایبندند، حق عضویت در این شورا را دارند؛ دوم: این دولتها از شأن یکسان برخوردارند؛ و سرانجام اینکه حاکمیت آنها در این سازمان به رسمیت شناخته شده ولی از منافع مشترک سخنی به میان نیامده است. همچنین، درحالی که همکاری در سازمانها باید کارکردی باشد، در این سازمان مکانیزمی برای همگرایی دولتهای عضو پیش‌بینی نشده است (بلامی، ۱۳۸۶:۲۵). بدین سان، گرچه این شورا نیز همانند آسه‌آن به امنیت رژیم و مشروعیت بخشیدن به آن اهمیت بسیار می‌دهد، اما برخلاف آسه‌آن برای رسیدن به این هدف، قواعد روشی خود را آشکارا اعلام نکرده و به آنها عینیت نبخشیده است. همچنین هنجارهای شورای همکاری خلیج فارس، هنجارهایی جامع نیست که دولتهای عضو را به انجام دادن کارهایی خاص وادارد و هرچند تصمیمات در این شورا به اتفاق آرا گرفته می‌شود، اما برخلاف آسه‌آن هیچ‌گونه مشاوره و بررسی غیررسمی وجود ندارد.

یکی از بهترین نمونه‌ها در زمینه نبود قواعد روشی و همچنین نبود مشاوره و اجماع را می‌توان در تهاجم عراق به کویت در ۱۹۹۰ و ضعف کارکرد جامعه عرب، اتحادیه مغرب عربی و حتا شورای همکاری خلیج فارس دید. هرچند به باور بسیاری کسان این تهاجم، شکافهای ژرف در پیکره اتحاد عربی را بیشتر کرد و صوری بودن ترتیبات امنیتی در بُعد سیاسی و نظامی را آشکار ساخت، دسته‌بندیهای تازه‌ای هم در

زده‌اند و همین، بر بی‌اعتمادی آنها به هم افزوده است و از این‌رو همواره به دخالت در امور داخلی یکدیگر متهم می‌شوند. هنجار عدم مداخله و احترام به حاکمیت کشورها، که اساسی‌ترین هنجار پذیرفته شده در پهنه بین‌المللی و در پیمانها، رژیمها و سازمانهای بین‌المللی است، در این‌جا رنگ باخته و زمینه تنش و درگیری فراهم آمده است.

۷-۴- درونی نشدن هنجار کانتی و درونی شدن

هنجارهای هابزی و لاکی

از بُعدی دیگر نیز می‌توان هنجارهای جوامع خاورمیانه را تا اندازه زیادی برپایه دیدگاه ونت درباره حاکم بودن فرهنگهای سه‌گانه در نظام آنارشیک بین‌المللی توضیح داد. به‌باور ونت، همکاری و کشمکش دولتها در چارچوب شناخت مشترک (فرهنگ) معنا پیدا می‌کند، نه در چارچوب ساختارهای مادی. او نیز مانند والتز، نظام بین‌المللی را آنارشیک می‌داند ولی برخلاف والتز، آنارشی را دارای یک منطق و فرهنگ نمی‌داند. بلکه به باور او در آنارشی ممکن است سه‌گونه فرهنگ وجود داشته باشد: فرهنگ هابزی، فرهنگ لاکی و فرهنگ کانتی.

از دید او، در فرهنگ هابزی، تصمیم‌گیری، سخت همراه با «بد دیدن» آینده و معطوف به «بدترین وضع» است؛ پس احتمال همکاری در برابر کنش همکاری‌جویانه کاهش می‌یابد. دیگر اینکه، توانمندی نظامی بسیار مهم شمرده خواهد شد (ونت، ۱۳۸۴: ۳۸۳-۳۸۲). این نظام، خودیاری واقعی است که در آن، کنشگران نمی‌توانند روی کمک یکدیگر حساب کنند یا حتی خویشتنداری را رعایت کنند. امنیت، مقوله‌ای سخت رقابت‌آمیز و حاصل جمع صفر است و معمای امنیت بسیار پیچیده است، اما نه به‌علت ماهیت جنگ‌افزارها، بلکه به‌علت نیاتی که به دیگران نسبت داده می‌شود. در فرهنگ لاکی، منطق «زندگی کن و بگذار دیگران هم زندگی کنند»، حاکم و نقش

ندارد. از این‌رو، هویت جمعی و منافع مشترک هم که برخاسته از این هنجارهاست رخ ننموده است. همچنین هدفها، هویتها، ارزشها و هنجارهای اعضای شورای همکاری خلیج فارس با همسایگان نزدیکشان یعنی عراق و ایران مکمل یکدیگر نیست و شورای همکاری خلیج فارس تنها با بدگویی از «دگر» که آنرا سرچشمه همه تهدیدها معرفی می‌کند، در پی دستیابی به هدفهای خود است. این رفتار و ایستار هنجاری شورای همکاری خلیج فارس مانع همکاری پویا با کشورهای غیر عضو مانند عراق و ایران شده است (بلامی، ۱۳۸۶: ۱۱۸-۱۱۵). بدین‌سان، یکی از مهمترین عوامل واگرایی میان ایران و این کشورها را می‌توان وجود همین هنجارها دانست. به‌باور الکس جی بلامی نیز شورای همکاری خلیج فارس در برابر ایران و عراق بعنوان دو همسایه بزرگ، همچون یک دژ منطقه‌ای عمل می‌کند.

در اینجا باید یادآور شد که هر چند از دید کثرت‌گرایان و برپایه نظریه‌های صلح لیبرال، با گسترش هنجارهایی همچون فرهنگ دموکراسی و وابستگی متقابل اقتصادی می‌توان از کشمکش بر سر قدرت کاست، اما در خاورمیانه به‌علت پا نگرفتن چنین هنجارهایی، کشمکش بر سر قدرت همچنان ادامه دارد. سالهای دراز، کشورهای این منطقه به موازنه‌سازی و اتحادسازی در برابر یکدیگر دست

● برپایه یک بررسی درباره نقش اتحادیه عرب در مدیریت بحرانهای منطقه‌ای از ۱۹۴۸ تا ۲۰۰۸، این اتحادیه تنها در زمینه جنگها و برخوردهای کوچک منطقه‌ای کمابیش موفقیت‌هایی نسبی داشته است، به‌گونه‌ای که تنها توانسته است ۴۰ درصد از این بحرانها را مدیریت کند ولی در زمینه مدیریت و حل و فصل بحرانها و منازعات مرزی - سرزمینی نتوانسته است موفقیت چندانی به‌دست آورد و از این‌رو بعنوان سازمانی «بی‌روح، ناکام و شکست‌خورده» معرفی شده است.

● در ۲۰۰۳ دولتهای عرب در جریان حمله آمریکا به عراق که سازمان ملل متحد و بخش بزرگی از جهان مخالف آن بودند، نه تنها از عراق پشتیبانی نکردند، که ابتکاری نیز برای جلوگیری از جنگ از خود نشان ندادند. کشورهای منطقه جز بر سر یکپارچگی سرزمینی عراق نتوانستند به تصمیمی مشترک برسند. کویت آشکارا از آمریکا پشتیبانی کرد و گرچه بطور رسمی اعلام نشد، ولی پایگاههای ایالات متحده در عربستان و اردن در این جنگ به کار گرفته شد.

یا دیگر منافع محسوس و ملموس نمی‌داند، بلکه رقابت اصلی را رقابت بر سر نظم هنجاری مطلوب در این سیستم می‌داند و بر آن است که رقابت بر سر رهبری منطقه‌ای نقش اصلی را در ساخت آشکار هویت پان‌عرب و نهادینه کردن نسبی هنجارهای آن بازی کرده است (هینه بوش، ۱۳۸۶: ۲۸۷).

باری بوزان نیز خاورمیانه را میدان بسیاری از رقابتهای میان عربی (میان هاشمی‌ها و سعودی‌ها یا میان عراق، مصر و سوریه) بر سر رهبری جهان عرب دانسته است (بوزان، ۱۳۸۱: ۶۳۶-۶۳۸). به باور او، این رقابتهای حالت بی‌مانندی به منطقه خاورمیانه بخشیده بوده است. برای نمونه سوریه گرچه رقیب اصلی اسرائیل در منطقه به‌شمار می‌آمد، ولی همزمان رقیب عراق نیز بود. عراق و سوریه نیز هرچند در برابر اسرائیل همپیمان بودند، اما در موارد دیگر با هم دشمنی داشتند (بوزان و ویور، ۱۳۸۸: ۱۰۶). بارنت (۱۹۹۸) هم در کتاب خود دیالوگ بین اعراب می‌نویسد: بنیان ناسیونالیسم عربی بیش از آنکه همکاری و هماهنگی را برانگیزد، رقابت و کشمکش بین عربی را موجب شده است. در روابط میان کشورهای اسلامی نیز این رقابت بسیار دیده می‌شود. از این‌روست که این منطقه دستور کار جداگانه دارد و عربیت و اسلامیت ایده‌هایی رقیب و در همان حال مرتبط به هم به‌شمار می‌آیند. در حوزه خلیج فارس نیز این رقابت دیده می‌شود.

غالب در این فرهنگ، رقابت است. در اینجا نیز مانند فرهنگ هابزی، گونه‌ای از خشونت دیده می‌شود، اما این بازنمایی‌ها از خود و دیگری، کمتر جنبه تهدیدآمیز دارد. رقیبان، برخلاف دشمنان، از یکدیگر انتظار دارند به‌گونه‌ای رفتار کنند که حق حاکمیتشان به رسمیت شناخته شود (ونت، ۱۳۸۴: ۴۰۸ و ۴۱۱). در فرهنگ کانتی هم که بر پایه متغیر دوستی تعریف می‌شود بازیگران روابط دوستانه‌ای با هم در پیش می‌گیرند و همکاری، پدیده چیره خواهد بود. بنابراین ونت، همکاری و کشمکش را همچون پیوستاری می‌بیند که در فرهنگهای گوناگون در روابط بین‌الملل ریشه دارد. اگر فرهنگ هابزی وجود داشته باشد، دولتها بیشتر درگیر رقابت هستند و همکاری شکل نمی‌گیرد، اگر فرهنگ لاکی حاکم باشد، هر دو پدیده همکاری و منازعه وجود دارد، ولی دولتها بیشتر به همکاری گرایش دارند و اگر فرهنگ کانتی حاکم باشد، همکاری پدیده چیره خواهد بود.

فرهنگ هابزی فرهنگ لاکی فرهنگ کانتی

کشمکش همکاری و کشمکش همکاری

۱-۷-۴- درونی شدن فرهنگ رقابتی (لاکی)

تاریخ خاورمیانه سرشار از رقابتهای منطقه‌ای میان بازیگران بوده است، به‌گونه‌ای که می‌توان گفت این بازیگران این فرهنگ را در میان خود درونی کرده‌اند. این رقابتهای که در خاورمیانه در اشکال گوناگون سیاسی، نظامی، اقتصادی و بین‌الذهانی وجود داشته است، نه تنها به هویت‌سازی و هویت‌یابی دولتهای رقیب انجامیده است، بلکه به برخوردها و کشمکشها نیز دامن زده است. به‌باور هینه بوش، در جهان عرب در کنار مسائل قبیله‌ای و جانشینی‌های سلطنتی، رقابتهای بسیار نیز بر سر رهبری جهان عرب، تفسیر عربیت، و همچنین بر سر قلمرو، آب و ایدئولوژی وجود داشته است. او رقابت اصلی میان عربها را بر سر سرزمین

روی آورند که نه تنها بدبینی و بی‌اعتمادی آنها به یکدیگر را افزایش داده بلکه همکاری را نیز بسیار محدود، موقت و شکننده کرده است (روحی، ۱۳۹۴). از دید ادیب مقدم در کتاب *سیاست بین‌المللی خلیج فارس*، سیر روابط خارجی ایران با کشورهای شورای همکاری خلیج فارس و بویژه عربستان نشان می‌دهد که از میان فرهنگهای سه‌گانه ونت، ویژگی رفتار اعضای شورای همکاری خلیج فارس با رهبری عربستان از آغاز این بوده است که در برابر ایران بر پایه فرهنگ رقابتی رفتار کنند و بدین‌سان رفتاری نوسانی میان دوستی و دشمنی متقابل را شکل داده‌اند.

۲-۷-۴- درونی شدن فرهنگ هابزی و «دگرسازی»

به باور برخی از پژوهشگران، درگیریهای متعدد و «جنگهای پی‌درپی» و «دولتهایی که رفتار معضل امنیت‌اند» و حاکم بودن آتارشی در خاورمیانه، نوعی فرهنگ هابزی را در این منطقه درونی کرده است. از دید هینه بوش، وقتی که جنگ تبدیل به ویژگی تکراری نظم منطقه‌ای شود و در این میان دولتهایی همواره گرفتار معضل امنیت باشند، صرف تلاش هر دولت برای دفاع از خود، آن دولت را یک تهدید بزرگتر برای همسایگانش می‌کند. بدین‌سان می‌توان گفت که یک نظام هابزی در خاورمیانه پدید آمده است. چنین نظامی (ناامنی و نبود موازنه قدرت) به گونه منطقی خود منبع جنگ است. امروزه کشوری نیست که از سوی یکی یا بیشتر همسایگانش احساس خطر نظامی نکند (Hinnebouch, 2003: 154).

دشمنی و برخورد میان اعراب و اسرائیل و بازیگرانی که همواره به دگرسازی بر ضد یکدیگر سرگرمند، می‌تواند نمونه بسیار روشنی از نظام هابزگونه در خاورمیانه باشد. از دید عربها، اسرائیل یعنی یک اردوگاه مسلح و مجهز که در آن تجاوزکاران جا خوش کرده‌اند و از دید یهودیان، اسرائیل دنباله

در این حوزه رقابت اصلی میان ایران، عراق و کشورهای عرب خلیج فارس به رهبری عربستان بود و انقلاب اسلامی ایران یک عنصر ایدئولوژیک نیرومند را به رقابت این کشور با عربستان افزود. از این‌رو از ۱۹۷۹ به بعد، هویت اسلامی - انقلابی ایران برای پاره‌ای از کشورهای منطقه یک تهدید به‌شمار آمده است (Tripp, 1996: 51-71). به هر روی این رقابتها فرهنگ آتارشیکی را در منطقه تولید و بازتولید کرده است.

فرانسوا توال در این باره می‌گوید: «درست یا نادرست، ایران دریافته است که در محاصره کشورهای سنی مذهبی که «شیعی‌گری ایران» و «قدرت منطقه‌ای» آنرا خطری برای خود به‌شمار می‌آورند، قرار دارد». این امر رقابت کشورهای عربی با ایران در عراق پس از صدام حسین، رقابت عربستان با ایران در خلیج فارس و رقابت ترکیه با ایران در آسیای مرکزی و قفقاز را دامن زده است (نجفی فیروزجایی، ۱۳۸۶: ۱۲۲). در این میان رقابت ایران و عربستان پس از ۲۰۰۱ و بویژه در دوران اشغال عراق بسیار زیاده‌تر شد. این رقابت که به نوعی «جنگ سرد» در روابط دو کشور نیز تعبیر می‌شود، موجب شده است که دو طرف در چارچوب نظریات رئالیستی به بازی براساس جمع جبری صفر

● از آنجا که هنجارها و قواعد روشی در اتحادیه عرب و شورای همکاری خلیج فارس شکل نگرفته است، نظم و اعتماد لازم نیز میان اعضای آنها وجود ندارد. از این‌رو، هویت جمعی و منافع مشترک هم که برخاسته از این هنجارهاست رخ ننموده است. همچنین هدفها، هویتها، ارزشها و هنجارهای اعضای شورای همکاری خلیج فارس با همسایگان نزدیکشان یعنی عراق و ایران مکمل یکدیگر نیست و شورای همکاری خلیج فارس تنها با بدگویی از «دگر» که آنرا سرچشمه همه تهدیدها معرفی می‌کند، در پی دستیابی به هدفهای خود است.

● رفتار و ایستار هنجاری شورای همکاری خلیج فارس مانع همکاری پویا با کشورهای غیر عضو مانند عراق و ایران شده است. بدین سان، یکی از مهمترین عوامل واگرایی میان ایران و این کشورها را می‌توان وجود همین هنجارها دانست. به‌باور الکس جی بلامی نیز شورای همکاری خلیج فارس در برابر ایران و عراق بعنوان دو همسایه بزرگ، همچون یک دژ منطقه‌ای عمل می‌کند.

مورد اسرائیل نیز درست است. عربیسم و اسلام‌گرایی به همان اندازه که ایده‌های نزدیک به یکدیگرند، رقیب یکدیگر نیز هستند (Chubin and Tripp, 1996:4).

این فرهنگ هابزی و دگرسازی را می‌توان پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و بویژه پس از اشغال عراق در ۲۰۰۳ و سپس دگرگونیهای خاورمیانه و مناقشه بر سر پرونده هسته‌ای ایران، ویژگی اصلی روابط ایران و همسایگان جنوبی‌اش نیز دانست. با نگاهی به ایران و همسایگان جنوبی‌اش می‌توان دریافت که کشورهای منطقه همواره به‌جای تعریف «سرنوشت مشترک»، درک متقابل، اعتماد و اعتمادسازی، که زمینه‌ساز جامعه امن شمرده می‌شود، به رقابت و دگرسازی سرگرم بوده‌اند. برای نمونه محافظه‌کاری وهابی در برابر انقلاب‌گری شیعی تعریف شده یا ناسیونالیستهای عرب از «فارسیان غیب‌گو» و ناسیونالیستهای ایرانی از «برتری طبیعی» ایرانیان بر اعراب سخن رانده‌اند و می‌رانند. در ایران‌گرایی پیش از انقلاب اسلامی، شأنی برابر با ایرانیان برای اعراب شناخته نمی‌شد و انقلابی‌گری شیعی پس از انقلاب هم درصدد گذار از حاکمیت‌های ملی و دستیابی به امت اسلامی به رهبری ایران است (غرایاق زندگی، ۱۳۸۸: خ - ذ).

به هر روی گونه‌ای ناآگاهی و درنیافتن مقاصد یکدیگر موجب شده است که کشورهای منطقه خلیج فارس تا رسیدن به یک اجتماع امنیتی و هویت منطقه‌ای راهی دراز در پیش داشته باشند.

دیوار غرب در برابر اعراب جهان سومی و غیر متمدن است (قوام و فاطمی‌نژاد، ۱۳۸۷: ۶۴). در سوی دیگر، فلسطینیها موجودیت خود را در چارچوب تهدید اسرائیل تعریف می‌کنند و یکپارچگی خود را چه بسا تا نابودی آن حفظ می‌کنند و برای ثبات خود، ناخودآگاه خواهان ادامه یافتن تهدیدند. در این کشمکش که گُرانی آنرا منازعه‌ای همیشگی و «منازعه اجتماعی پیوسته» می‌نامد که دارای عناصر چند بُعدی مذهبی، سیاسی، فرهنگی، جغرافیایی و روانشناختی است، دو طرف یکدیگر را در وجود بن‌بستی به‌ظاهر حل‌نشده تعریف می‌کنند (Korany, 2005:64). حاکم بودن این وضع، به روابط تاریخی اعراب و اسرائیل ویژگی خصمانه و نفرت‌بار بخشیده است و این ناسازگاری در خاورمیانه، مناقشه‌ای است که اسرائیل درگیر آن است، چون ریشه‌های ژرف در ارزشهای متضاد هویت‌های ستیزشگر دارد و اختلاف‌های فرهنگی آنرا دربرگرفته است (پرون، ۱۳۸۱: ۳۷۰). بدین سان، این وضع نقشی بسیار برجسته در بساختن نظام هابزگونه در خاورمیانه داشته و معمای امنیت را در منطقه پیچیده‌تر کرده است.

گذشته از آن، از دید تاریخی، قرار گرفتن اعراب در برابر ایرانیان و ترکها را می‌توان نوع دیگری از «دگر» سازی در خاورمیانه شمرد. هسته اصلی موجودیت اعراب در برابر «دگرها» (یهودیان و ایرانیان) و میراث عثمانی مبنی بر مخالفت ترکها با اعراب و کردها را می‌توان نشان‌دهنده ناامنی موجود در منطقه از دیدگاه قومی دانست (بوزان و ویور، ۱۳۸۸: ۱۰۳). این درحالی است که مذهب هم به این روند افزوده شده است. اسرائیل از نظر مذهبی متفاوت از همسایگان عرب (بیشتر مسلمان و مسیحی) خود است. ایران نماینده شیعیان در جهان اسلام است و همان‌گونه که چوبین و تریپ می‌گویند، برخورد ایران با هر همسایه عربی، خطر تبدیل شدن آن به برخورد با همه همسایگان عربش را به همراه دارد. نکته‌ای که با شدت بیشتر در

بهره سخن:

در بسیاری از مناطق و سازمانهای منطقه‌ای، نقش دولتها یا محدود شده یا گاه مورد تردید قرار گرفته است. برای نمونه، در اتحادیه اروپا، فواید حضور در اتحادیه و بهره‌مندی از مزایای آن به معنای افزایش توانایی یکایک اعضا شمرده می‌شود و کشورهای عضو با چشمپوشی از بخشی از حاکمیت خود به سود یک جمع بزرگتر، هراسی به خود راه نمی‌دهند. همچنین در مورد ناتو، تردیدی نیست که دفاع جمعی، توانایی یکایک اعضا را برای پاسداری از خود افزایش می‌دهد، اما هدف منطقه‌گرایی در خاورمیانه، همواره تقویت حکومتهای ملی بوده است، نه تضعیف آن. در جهان اسلام تا آنجا که به نقش دولتها مربوط می‌شود همواره میان خواست حفظ هویت یا حاکمیت از یک سو و مشارکت در یک نظم منطقه‌ای یا میان مقوله‌هایی مانند پان‌عربیسم و پان‌اسلامیسم جریان داشته است.

تا هنگامی که در جهان اسلام بدبینی و رقابت دایمی باشد، هویت جمعی در سایه ضرورت‌های مربوط به قدرت و امنیت دولتی و تلاش برای ایجاد موازنه و... سخت محدود می‌شود. دگرگونیهای خاورمیانه پس از ۲۰۱۱ نشان داده است که خاورمیانه عربی کنونی در سنجش با خاورمیانه زیرسایه پان‌عربیسم جمال عبدالناصر و بعثیسم در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰

● **ونت، همکاری و کشمکش را همچون پیوستاری می‌بیند که در فرهنگهای گوناگون در روابط بین‌الملل ریشه دارد. اگر فرهنگ هابزی وجود داشته باشد، دولتها بیشتر درگیر رقابت هستند و همکاری شکل نمی‌گیرد، اگر فرهنگ لاکی حاکم باشد، هر دو پدیده همکاری و منازعه وجود دارد، ولی دولتها بیشتر به همکاری گرایش دارند و اگر فرهنگ کانتی حاکم باشد، همکاری پدیده چیره خواهد بود.**

فرق چندانی نکرده است و همچنان دولت‌محور است و مفهوم دولت سرزمینی و منافع ملی جای مفهوم یکپارچگی و همبستگی عربی را گرفته است (قرنی، ۱۳۹۱: ۶۷). رقابتهای منطقه‌ای و توجه به منافع ملی در رویکردهای منطقه‌ای نشان می‌دهد که نظمی دولت‌محور بر خاورمیانه پس از بهار عربی سایه‌افکن شده و این نظم، شکافهای سیاسی ژرف و فزاینده پدید آورده است و همکاری ناچیزی هم که در گذشته میان اعراب بوده، کاهش یافته است. در بسیاری موارد، ایستارهای کوته‌بینانه برخی کشورهای عربی و رقابتهای میان دولتی، جای مقوله‌های مهم همچون یکپارچگی عربی و منازعه اعراب و اسرائیل را گرفته است. فضای بی‌اعتمادی چنان در منطقه گسترش یافته است که برخی کشورهای عربی را به سوی دشمن دیرینه‌شان یعنی اسرائیل کشانده است. مسائل و بحرانهای عربی، جنگهای داخلی در یمن و سوریه و... آشکارا نبود مکانیسمی عربی و بومی برای حل و فصل منازعه یا حتا مدیریت آنرا نشان می‌دهد.

در چارچوب سیاست هویت نیز که سازه‌انگاران به آن پرداخته‌اند و برای پاگرفتن یک هویت جمعی، اولویت را به تجربه مشترک یادگیری اجتماعی و درونی شدن هنجارها می‌دهند و در این راستا، عناصر ذهنی، تصویر محیط ذهنی بازیگران درون منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، رویکرد مشترک به همزیستی و اندیشه داشتن آینده مشترک را در شکل گرفتن منطقه و نظم منطقه‌ای بسیار مهم می‌دانند، این عوامل برای پاگیری یک نظم منطقه‌ای بسنده نبوده است. برای نمونه، هرچند در این منطقه عواملی همچون اسلام و عربیت وجود دارد که می‌تواند زمینه ساز حرکت به سوی همبستگی باشد، اما همواره کشمکشی پایان‌ناپذیر میان هویت‌های اسلامی و عربی و نهاد حاکمیت وجود داشته است و هنوز هم دارد. کشورهای اسلامی و عربی هرچند به ظاهر در کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند ولی تا رسیدن به یک دریافت مشترک منطقه‌ای راه دراز در پیش دارند

نمی‌توان آنها را از راه گفتمان یا کنشهای کلامی همسو کرد. گذشته، چنان سایه‌ای بر آینده انداخته است که می‌تواند هر پیشرفتی در راه حل مسالمت‌آمیز مسائل و سازش در منطقه را بی‌اثر کند. پیچیدگیهای صلح در خاورمیانه، سیاستهای هابزی بازیگران در سوریه، یمن، بحرین و عراق، پدیده‌ی تروریسم تکفیری، بی‌ثباتی و کشمکشهای فرقه‌ای در عراق، مشکلات مصر و لبنان، تکاپوی ترکیه در عراق و سوریه و... گواهی بر این مدعاست.

منابع

- آدلر، امانوئل و مایکل بارنت (۱۳۸۹)، «چارچوبی برای بررسی همبودهای امنیتی»، در: ریچارد لیتل و مایکل اسمیت، **دیدگاههایی درباره سیاست جهان**، ترجمه علیرضا طیب، تهران: شرکت علمی و فرهنگی
- ادیب مقدم، ارشین (۱۳۸۸)، **سیاست بین‌المللی خلیج فارس**، ترجمه داود غرایق زندی، تهران: نشر شیرازه.
- ارکمن، سرهارت (۱۳۸۷)، «ایالات متحده آمریکا و خاورمیانه بزرگ»، در: **آمریکا و خاورمیانه؛ راهبردها و چالش‌ها**، به اهتمام غلامرضا خسروی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- بارنت، مایکل (۱۳۷۳)، «نهادها، نقش‌ها و بی‌نظمی: نظام دولت‌های عرب»، **فصلنامه مطالعات خاورمیانه**، ش ۲: ۱۰.
- بلامی، الکس جی (۱۳۸۶) **جوامع امن و همسایگان**، ترجمه محمود یزدان فام و پریسا کریمی‌نیا، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- بوزان، باری (۱۳۸۱)، «خاورمیانه ساختاری همواره کشمکش‌زا» ترجمه احمد صادقی، **فصلنامه سیاست خارجی**، س ۳ (۱۶)، پاییز.
- ----- و اولی ویور (۱۳۸۸)، **مناطق و قدرت‌ها**، ترجمه رحمان قهرمان‌پور، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، چ ۱.
- پرون، دیوید جی. (۱۳۸۱)، «برقراری نظم در روابط اعراب و اسراییل: از موازنه تا اتفاق» در: دیوید ای لیک و پاریک

و به‌علت سیاستها و اقدامات دولتهای موجود، تصور مشترکی از منطقه یا «منطقه‌بودگی» پدید نیامده است. نبود تعریفی جامع و مشخص از هویت ملی، به‌علت وجود هویت‌های ناهمساز در کنار هم که به پیدایش سازگاریهای هویتی و تعارضهای نقشی انجامیده است، مجموعه پیچیده‌ای از همکاری، رویارویی و تضاد در خاورمیانه پدید آورده است. پان‌عربیسیم گرچه در پی ایجاد نظامی عربی بود، ولی به‌علت برتر شمرده شدن منافع ملی از منافع فراملی و نیز رقابتهای گسترده درون عربی، از ایجاد یک ساختار مستحکم عربی و نظم عربی ناتوان ماند و سیاست اجماع عربی یا سیاست هویت که پیشتر گامی به جلو در راه یکپارچگی و نظم منطقه‌ای در خاورمیانه شمرده می‌شد، زیر ضربه جنگها و بحرانهای پی‌درپی رقابت بر سر رهبری جهان عرب، آسیب جدی دید. پان‌اسلامیسم نیز کمابیش مانند پان‌عربیسیم نشان داد که از ایجاد یک ساختار استوار اسلامی - بین‌المللی ناتوان است. وجود ایدئولوژیهای گوناگون اسلامی که در خاورمیانه مطرح می‌شود و نیز تفاوت برداشتها از مقوله دین و اسلام، موجب شده است که پان‌اسلامیسم نیز در برپا کردن واحدی منسجم از دولتهایی با ایدئولوژیهای پان‌اسلامیستی، ناتوان بماند و این دولتها خود را سرگرم نزاعی ناتمام با یکدیگر می‌بینند.

افزایش خشونت در جهان اسلام و بویژه در خاورمیانه عربی پس از بهار عربی نشان می‌دهد، که حق با و نت است که می‌گفت: «آنارشی چیزی است که دولتها آنرا می‌سازند». خوش‌بینی در این زمینه که خاورمیانه پس از بهار عربی به گفته سازه‌انگاران از وضع هابزی گذر کرده و به سمت نظام لاکمی یا نظام کانتی درحال حرکت است، شتاب زده بوده است. قرائن نشان می‌دهد که بازیگران آماده رو کردن به آنارشی هستند و حتا منطقه را پر آشوبتر و آسیب‌پذیرتر از پیش ساخته‌اند. در خاورمیانه، ارزشهای مردمان که سخت در هم تنیده شده، بسیار ناهمخوان است و به سادگی

- م. مورگان، **نظمهای منطقه‌ای: امنیت‌سازی در جهانی نوین**. ترجمه سیدجلال دهقانی فیروزآبادی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی
- تفالو، کریس (۱۳۸۹)، **اتحادیه عرب و مباحث اساسی خاورمیانه امروز**، ترجمه سید داوود آقایی و نفیسه درویش، تهران: سرای عدالت.
- جوادی ارجمند، محمد جعفر و ام‌البین چابکی (۱۳۸۹)، «هویت و شاخص‌های سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران» **فصلنامه سیاست**، ۱ (۴۰) بهار.
- جبرسن، رونالد ال. و دیگران (۱۳۹۰)، «هنجارها، هویت و فرهنگ در امنیت ملی»، در: کزنشتاین، پیتر جی، **فرهنگ امنیت ملی؛ هنجارها و هویت در سیاست جهانی**، ترجمه محمد هادی سمتی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ج ۱.
- حسینی متین، سید مهدی (۱۳۸۱)، «تبیین روند همگرایی در شورای همکاری خلیج فارس در پرتو تئوری‌های بین‌المللی»، در: **مجموعه مقالات سیزدهمین همایش بین‌المللی خلیج فارس**، تهران: وزارت امور خارجه.
- دهقانی فیروزآبادی، سید جلال (۱۳۹۳)، **نظریه‌های همگرایی منطقه‌ای و رژیم‌های بین‌المللی**، تهران: مخاطب.
- روحی دهبنه، مجید (۱۳۹۴)، **بررسی رقابت منطقه‌ای ایران، عربستان و ترکیه در تحولات جدید منطقه با تأکید بر بحران سوریه**، طرح پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی واحد رشت، پاییز.
- ریتبرگر، ولکر (۱۳۹۳)، «رهیافت‌های تحلیل سیاست خارجی الهام گرفته از نظریه‌های روابط بین‌الملل»، در: مهدی میر محمدی و علیرضا خسروی، **مقدمه‌ای بر تحلیل سیاست خارجی**، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- سلیمی، حسین (۱۳۸۸)، «آسیای جنوب غربی بعنوان یک منطقه؟ تحلیل قابلیت اطلاق منطقه به آسیای جنوب غربی»، **فصلنامه ژئوپولیتیک**، ۲ (۵) پاییز.
- سیف زاده، سیدحسین (۱۳۷۸)، «میزگرد جایگاه خاورمیانه در مناسبات جدید بین‌المللی»، **فصلنامه خاورمیانه**، ۱۸ (۶) تابستان.
- عبدالمنعم، سید علی (۱۳۸۲)، «نقش اقتصادی اتحادیه عرب»، ترجمه ماجد نجار، **فصلنامه مطالعات خاورمیانه**، تابستان.
- عطایی، فرهاد و محسن بیات (۱۳۸۹)، «خلع سلاح حزب‌الله... و بحران سیاسی در لبنان»، **فصلنامه سیاست**، ۴۰ (۱) بهار.
- غرایق زندی داوود (۱۳۸۸)، **تبارشناسی فرهنگی آنارشی در خلیج فارس**، در ادیب مقدم، **سیاست بین‌المللی خلیج فارس**، ترجمه داوود غرایق زندی، تهران: نشر شیرازه.
- فرخ، کاوه (۱۳۸۳)، «امیراث پان‌عربیسیم»، ترجمه منوچهر بیگدلی خمسه، **اطلاعات سیاسی و اقتصادی**، ش ۲۱۰-۲۰۹.
- فینمر، مارثا (۱۳۹۰)، «برساختن هنجارهای مداخله بشردوستانه» در: پیتر جی. کزنشتاین، **فرهنگ امنیت ملی؛ هنجارها و هویت در سیاست جهانی**، ترجمه محمد هادی سمتی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ج ۱.
- قاسمی، فرهاد و سید جواد صالحی (۱۳۸۷)، **نگرش تئوریک بر خلیج فارس و مسائل آن**، تهران: مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه.
- قرنی، بهجت (۱۳۹۱)، «نگاه متفاوت به خاورمیانه: یک عدسی مفهومی آلترناتیو»، در: بهجت قرنی، **انقلاب در کشورهای عربی: واکاوی ریشه‌ها و عوامل**، ترجمه الهام شوشتری‌زاده، تهران: ابرار معاصر تهران.
- قوام، عبدالعلی و احمد فاطمی نژاد، (۱۳۸۷)، **از منازعه تا همبستگی؛ بررسی روابط بین‌المللی خاورمیانه از منظر مکتب انگلیسی**، تهران: دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات.
- کزنشتاین، پیتر جی (۱۳۹۰)، **فرهنگ امنیت ملی؛ هنجارها و هویت در سیاست جهانی**، ترجمه محمد هادی سمتی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، جلد اول و دوم.
- نجفی فیروز جایی، عباس (۱۳۸۶)، **نگاه اعراب به ایران: گفتمان‌ها و رویکردها**، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک.
- نورایی، مرتضی و علیرضا غفاری (۱۳۸۳)، «ناسیونالیسم، پان‌عربیسیم و امنیت خلیج فارس»، در: **مجموعه مقالات پانزدهمین همایش بین‌المللی خلیج فارس**، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، اسفند.

- Gause III, F. Gregory (1992), "Sovereignty, Statecraft and Stability in the Middle East", **Journal of International Affairs**, 45, 2
- Finnemore, Martha (1996), **National Interests in International Society** (Ithaca: Cornell University Press)
- Hinnebusch, R (2003), **The International Politics of the Middle East**, Manchester University Press
- Hudson, Michael (1999) "Arab Integration: an Overview", in: **Middle East Dilemma: The Politics and Economic of Arab Integration**, New York: Columbia University Press.
- Hurrell, A., (2005), "The Regional Dimension in International Theory", in: M. Farrell, B. Hettne and L. Van Langenhove, eds., **Global Politics of Regionalism**, London: Pluto Press, pp. 38- 53
- Korany, Bahgat (2005), "The Middle East Since the Cold War: Torn Between Geopolitics and Geoeconomics", in: Louise Fawcett, **International Relations of Middle East**,
- Leggro, Joseph (1997) "Which Norms Matter? Revisiting the Failure of Internationalism" **International Organization**, 51(1)
- Pinfari, Marco, (2009), "Nothing But failure? The Arab League and The Gulf Cooperation Council as Mediators in Middle Eastern Conflicts", Crisis States Research Center, Working Paper no,45
- Piscatori, James P (1983), **Islam in the Political Process**, Cambridge University, West Nyck, New York
- Trip, C., (1995), "Regional Organizations in the Arab Middle East", in: L. Fawcett and A. Hurrell, eds., **Regionalism in World Politics**, Oxford: Oxford University Press, pp. 283- 308
- Walt, Stephan M (1987), **The Origins of Alliances**, (Ithaca: Cornell University Press)
- Zacher, Mark, (1979), **International Conflicts and Collective Security, 1946-77: The United Nations, Organization Of American States, Organization Of African Unity, and Arab League**. New York and London: Praeger
- ونت، الکساندر (۱۳۸۴)، نظریه اجتماعی سیاست بین‌المللی، ترجمه حمیرا مشیرزاده، وزارت امور خارجه، تهران: دفتر مطالعات سیاسی ۱۳۸۴.
- هیینه بوش، ریموند و انوشیروان احتشامی (۱۳۸۲)، سیاست خارجی کشورهای خاورمیانه، مترجم علی گل محمدی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- هیینه بوش، ریموند (۱۳۸۶)، «سیاست هویت در خاورمیانه»، در: لوئیس فاست، روابط بین‌المللی خاورمیانه، ترجمه سلطانی‌نژاد، تهران: وزارت امور خارجه، دفتر مطالعات سیاسی
- (۱۳۹۰) الف)، «چارچوب تحلیلی» در: سیاست خارجی کشورهای خاورمیانه، ترجمه رحمن قهرمان‌پور و مرتضی مساح، تهران: دانشگاه امام صادق (ع).
- (۱۳۹۰) ب)، «نظم و تغییر در خاورمیانه: چرخشی نئوگراشی در رهیافت جامعه بین‌المللی»، در: فرد هالیدی و دیگران، خاورمیانه نو: نظریه و عمل، ترجمه عسگر قهرمان‌پور، تهران: امیرکبیر.
- Aarts, P., (1999), "The Middle East: a Region Without Regionalism or the End of Exceptionalism"?, **Third World Quarterly, Journal of Emerging Areas**, 5 (20): 911- 925
- Adler, Emanuel and Michael Barnett (1998), **Security Communities**, Cambridge: Cambridge University Press
- Barnett, Michael (1998) **Dialogue in Arab Politics:- Negotiation in Regional Order**. New York: Columbia University Press
- Barnett, Michael and Gause III, F Gregory (1998), "Caravans in Opposite Directions: Society, State, and the Developments of Community in the Gulf Council, in: E. Adler and M. Barnett (eds), **Security Communities**. Cambridge University Press
- Chubin and Tripp, e. (1988), **Iran and Iraq at War**, Roudor Co, Westview Press
- Deup Hawang, Kyu, (2007), "Constructing Politico-Security Regionalism in Southern Africa: The Case of SADC", **Journal of International And Area Studies**, 1 (14): 07-84.